

« اگر ما بوزار تخانه هانر ویم پس آنها از کی بتر سند؟ »

توفیق

« قیمت : ۷۵ ریال »

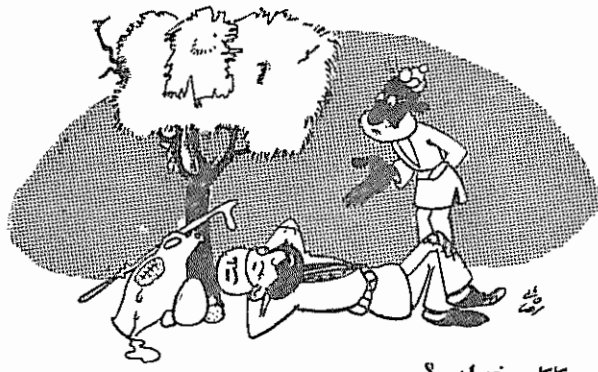
۷۵

وزیر به (کارمند) :

« اگه زیاد شاووخ کنی میگویم « حبیبی » بیاد بخورت ! »

اشرفی





کاف - خوابی؟
ملت - نه ... خودمو زده‌ام بخواب!؟

اعدام با دار موقوف

اخیراً یکی از همکارهای ما پیشنهاد کرده است که اعدام با دار موقوف شود. البته حرف این همکار عزیز کاملاً درست است زیرا در مملکتی که هزارویک نوع وسیله برای اعدام هست، وجود دار چه معنی دارد؟
امادراین حال چند نکته را هم نباید فراموش کرد و آنهم اینست که اگر اعدام با دار موقوف شود آن وقت ...

☆ ... قاتلین کجا و برای کی نطق کنند؟
☆ ... روزنامه‌های خبری، و عکس‌تفصیلات کی را چاپ بزنند؟
☆ ... اینهمه آدم بیکاره که از نصفه شب تا صبح توی باران وسط میدان سپید جازرومی کنند دلشان را به چی خوش کنند؟؟
☆ ... و بالاخره، اگر اعدام با دار موقوف شود آنوقت فایده اداره چاهنمائی چیست؟؟
(لا بد میدانید که فعلاً بزرگترین و بهترین خاصیت اداره چاهنمائی اینست که بساط دار را جلوی در آن بیامی کنند!؟)

لا بد میفرمائید قاتلین را باید روی صندلی الکتریکی بنشانند بسیار خوب، اگر موقع اعدام، یعنی درست سر بزنگاه، برق تهران اطوارش گل کرد و ضعیف یا خاموش شد چی؟
و اگر خدای نکرده، زبانم لال، و یکرز بیعت کم آمدن صندلی، صندلی الکتریکی را زیر یک نفر گذاشتند چه میشود؟
و خیلی دیگرهای دیگر دارد که خودتان بهتر میدانید!
... پس باز هم گلی بیجمال «دار» در خاتمه، لا بد منبع کسی نباید جمله «برقرار مانی- پایدار باشی» را تکرار کند و باید بگوید: «برقرار باشی، پای صندلی الکتریکی باشی!»
... همدن!

آنگسی که
«آنکس که نداند و بداند که نداند» در پست وزارت ابدالدهر بماند
«آنکس که نداند و نداند که نداند» حتماً خوک خوش بمجلس بدواند
«آنکس که بداند و بداند که بداند» هر کس که سوارش بشود خوب براند تخمق



پیرامون تأسیس کارخانه تراکتورسازی

بهجت اثرترین خبری که در چند روز اخیر توی روزنامه‌ها بچشم میخورد این بوده که «کارخانجات اروپائی برای تأسیس کارخانه تراکتور سازی در ایران، طرح - هایی بوزارت کشاورزی تسلیم کرده‌اند و این طرحها مورد بررسی کارشناسان امر قرار گرفته است.»
البته این را هم باید در نظر داشته باشید که تمام طرح‌های پیشنهادی برای پایه قرار گرفته که یک کارخانه بزرگ تراکتورسازی بنا فرودخته شود نه اینکه کارخانجات اروپائی بیایند در اینجا تراکتور سازی راه بیاندازند و استفاده آنرا بجهت خودشان بریزند و علتش هم این است که دیگر خارجیها هم فهمیده‌اند که ما برای خودمان «جلو افتاده» شده‌ایم و دون شان خودمان میدانیم که در عصر موشک بخارجیها اجازه بدیم که بیایند اینجا کارخانه تراکتورسازی باز کنند!

باری چون الآن طرح‌های رسیده مورد بررسی است کالاً لازم میدانند من باب تذکر یاد آور بشود که تأسیس کارخانه تراکتورسازی قدم بسیار بزرگ است که ما داریم در راه صنایع فولاد بر می‌داریم بنا بر این اگر از بررسیهای کارشناسان خودمان نتیجه‌ای بدست نیامد باید هر چه زودتر یک عده کارشناس از خارج دعوت کنیم تا آنها هم این طرحها را مورد بررسی قرار بدهند!
وقتی کارشناسهای خارجی مفعول بررسی طرحها شدند ما باید وقت را بیخودی تلف نکرده و فوراً یک عده را برای مشاهده و مطالعه حضوری وضع کارخانجات تراکتور سازی اروپا و امریکا بخارج بفرستیم!

وقتی آن عده عازم شدند ما باز باید سعی کنیم که وقت را بیهوده تلف نکرده و فوراً بوق و کرنا برداریم و تمام دهات را پر کنیم که بزودی کشاورزی ما مکانیزه خواهد شد بنا بر این اگر گاوهای شما مریض شدند و یا از بین رفتند ناراحت نباشید که بزودی کارخونه تراکتور سازی ما راه میافتد!
وقتی این سر و صدا را راه انداختیم باز نباید بیکار بشینیم و وقت خودمان را بیخودی تلف کنیم بلکه باید مقدمات وام بعدی را فراهم کرده و بهر کلمکی که شده مقداری وام از خارج بگیریم تا بتوانیم قسط اول کارخانه را نقداً بپردازیم.

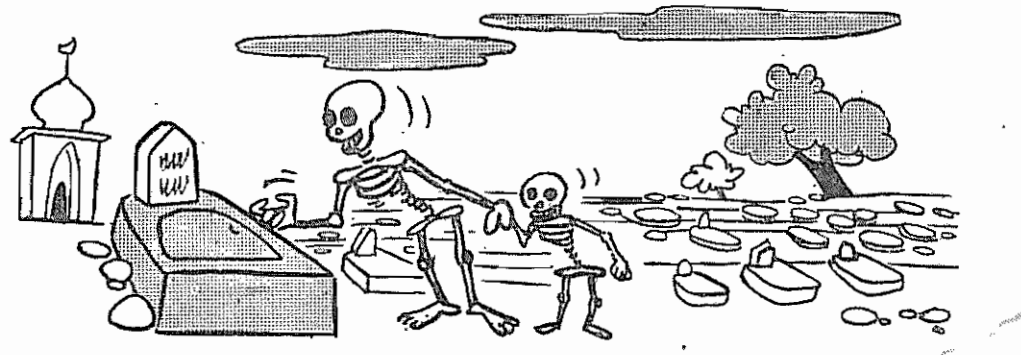
وقتی وام را گرفتیم باز نباید وقت را بیخودی تلف کنیم بلکه باید یک عده متخصص کشاورزی مدرن و همچنین کارشناس امور تراکتوری از خارج استخدام کنیم و فوراً باینجا بیاییم که تا راه افتادن کارخانه بوقت خدای نکرده آنها با کشورهای دیگر قرارداد نیندند!
... وقتی همه اینکارها را کردیم دیگر خیالمان از هر جهت راحت است چون هم یک کارخانه چند میلیون تومنی داریم و هم کارشناس و متخصص خارجی فقط چند تا «مونتور» میخوایم که آنها را هم از بین کارگران خودمان انتخاب می‌کنیم ... و بعد: قطعات یدکی تراکتورها را از خارج میخریم و میفروشیم دست این چند تا مونتور تا آنها را «مونتاژ» کنند و نگذارند پول ما بکیسه خارجیها برود!!
کاکا توفیق

بیر یالان!
(یعنی: يك دروغ)
گفتم جانم قربان تو- اینهم بیر یالان! گوش من بر امر و فرمان تو- اینهم بیر یالان داشتی دندان زرد و کرم خورده، رنگ رنگ من صدف گفتم بدندان تو- اینهم بیر یالان بوده چشمان تو تنگ و کمه کوری، اینجوری!
گفتم بادامه چشمان تو- اینهم بیر یالان زلف رشکین تو را کردم به صد خرمن شبیه جز شویدی نیست زلفان تو- اینهم بیر یالان ساق پایت را بگفتم چون بلور و بارقن هست پوست و استخوان ران تو- اینهم بیر یالان گر چه یک چند است همچون مشک سقا، شل شده خوانده‌ام لیمو دوستان تو- اینهم بیر یالان کودی زیر دهانت یک دو سانی بیش نیست گفتم چاه زنخدان تو- اینهم بیر یالان ابروانت را کمان توصیف کردم، مژه، تیر تیر کی باشد چومرگان تو؟- اینهم بیر یالان بازوانت را که همچون پاچه زیر ز پوست عاج گفتم دست عریان تو- اینهم بیر یالان دامنت چون جامه نقاش باشد پرزک گفتم پاک است دامن تو- اینهم بیر یالان آنچه راه مخلص بهم بافیده میباشد چرند چرت آفته شر در شان تو- اینهم بیر یالان

درخواستهای اساسی
کمپانیهای نفت اخیراً طرحی پیشنهاد کرده‌اند که بقول خودشان «درخواستهای اساسی کشورهای صاحب نفت» را هم شامل است و طبعاً درخواست‌هایی را که از نظر آنها «غیر اساسی» بوده از بین برده و خنثی کرده‌اند!
شک نیست که چند ماه دیگر مجدداً «اوپک» نیز طرحی پیشنهاد خواهد کرد که درخواستهای «اساسی» کمپانیهای نفت را هم شامل

شکست گودتا
«کودتای عراق در هم شکسته شد.» - خبر گزار بیها
- حتماً کودش گودنبا تی بوده!

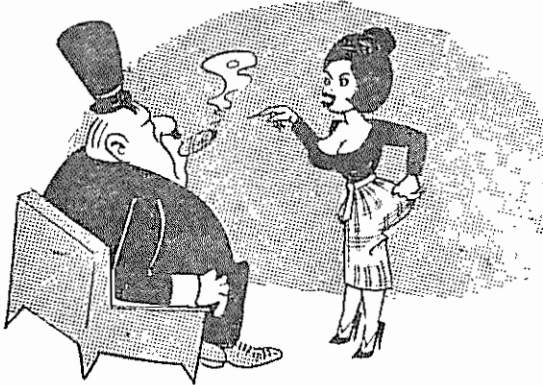
«گورستانهای تهران برای مرده‌ها جا ندارند.» - جراید



خانوم اطاق خالی دارین!؟

رج زنی!
در جلسه علنی مجلس سنا ماده واحده دولت درباره تصویب «ششصد لایحه» دوران قنوت بایک فوریت تصویب شد. «جراید»
کاکا توفیق- اونوقت سر کلاسها آقا معلم‌ها بشا گردن میگیرن
رج زنین!

« وزیر اقتصاد گفت بعد از این بجای وارد کردن مصالح ساختمانی سنگ بتاراج صادر میکنیم. » - جراید



زن - عزیزم! تو که عقلت پاره سنگ میبیره، الان موقع خوبیه، برو توکارصادرات!

معاون؟ و اینکه فرمودید «معاون مسئول» مفهوم مخالفت اینستکه خدای نخواستہ معاون های دیگر مسئول نیستند! «صدر اعظم» - «نخیر، ایشان معاون هستند؟! «رئیس» - «متشکرم!» (چون روشن شدند!!) (در این موقع آقای علم نخست وزیر ماده واحده ای تقدیم مجلس کرد که بموجب آن مجلس، ۶۰۰ تصویب نامه ای را که دولت در مدت فترت مجلسین گذرانیده است تصویب کند!)

مجلسین هیئت دولت! «آب تربتی!» - «... حقوق» دانهای مجلسین هیئت دولت این ماده واحده را تنظیم کرده اند. بحکم ضرورت و اجبار این تصویب نامه را گذرانده اند و بحکم ضرورت باید بمجلسین بیاید ...

پس از طرح ماده واحده، آقایان دکتر سینه کتری، موم تاز دکتر قازمی، فورود، دکتر رضا زاده شلق و دکتر جیغ جیغ بعنوان مخالف صحبت کردند که «چون حرفهای قابل داری نبوده» روزنامهها چاپ نکردند و لذا ما هم نفهمیدیم چی گفتند!

این مطلبی است که ... «در جواب مخالفین ماده واحده» : «... دولت بدون وجود مجلسین قوانینی گذرانند (!) یا اصلاح کرد مثل قانون انتخابات که بموجب آن همین مجلسین تشکیل شده... این را چه میفرمائید این مطلبی است که آقایان باید بان توجه بفرمایند!

«پایان پروه دوم»

«... آقای بزرگر در باره سؤالی که از ایشان کرده بودم بقدری بی ربط جواب دادند که من چیزی نفهمیدم! (یکی از نمایندگان: - وظیفه ایشان همین است!) «... من باین ذکر مصیبتم خاتمه میدهم!» (زکی! پور - خدا بشما صبر جمیل و اجر جزیل عنایت کند!) اظهار معلومات و کلا!

«خیر نیینی!» - «... شهرستان میناب نواقصات!» (که البته منظورشان «نواقص» است!) زیادی دارد...»

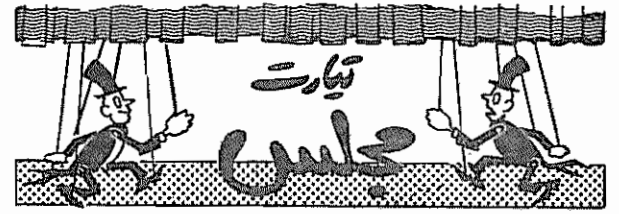
نطق خلاف دستور بعنوان نطق قبل از دستور! «هیپیپ هورا هیپیپی!» : «جناب آقای ریاست محترم دستور داده اند که ما بوزارتخانهها نرویم (همه هم نمایندگان) «(دیوی!» - چنین چیزی نیست!) «... اگر ما بوزارتخانهها نرویم پس آنها از چه کسی بترسند؟ (غش و ریسه رفتن نمایندگان) اتوکارهای سریع السیر! «... دولت باید کارهای شهرستانها را با سریع السیر (!) انجام بدهد...»

«خانواده خدا!» «... من بهسه خانواده نمی- توانم دروغ بگویم: اول خانواده خدا...!» (غش غش نمایندگان) صندوقهای صندوق شناس!

(منشی متن ماده واحده دایر بپرداخت وام آمریکارا خواند که این پول باید به صندوق پرداخت شود.) «صیفی کاری!» - «معذرت می- خواهم، این صندوق چه صندوقی است!» (خنده شدید بی معنی نمایندگان) (یکی از نمایندگان صندوق نوز!) (غش غش نمایندگان!) صحیح است یا صحیح نیست؟

«زاینده!» - «آیا صحیح است که همه کارهای مملکت را رها کنیم و باصلاح نظامنامه داخلی مجلس پردازیم؟» (نمایندگان: صحیح است - صحیح است!) عقیده ای که با تغییر صندلی عوض میشود! رئیس - (خطاب به «زکی پور»):

«در آمریکا مرغها با موزیک تخم میکنند.»



«امروز مجلس سنا تشکیل شد!» (توفیق: «امروز مجلس سنا تشکیل شد!») «سانس سه شنبه ۲۱ آبان مجلس شلم شوربا» «عذر گناد!» «دکتر معذب» - «اگر بعلت گرفتاری توانستم در مجلس باشم و با آقای علم رأی اعتماد بدهم در عوض از مصمم قلب به ایشان رأی اعتماد دادم!»

(یکی از نمایندگان: «آفرین!») «تعیین خود کردن!» «... ما نمایندگان حقیقی بیست میلیون مردم» در اینجا جمع شدیم تا در راه مصالح مملکت از جان و دل بکوشیم. (نمایندگان - صحیح است!)

اقدامات مهم مهم! «گاذب!» - از رئیس محترم مجلس میخواهم تلگرافی مبنی بر همدردی با خانواده کارگران ژاپن از طرف مجلس مخابره کنند...» (نمایندگان صحیح است!) اظهار دلنگی!

«... نمایندهم چرا نخست وزیر بمجلس نمیآید و بحرف ما گوش نمیدهد...» «شکر از حضور نخست وزیر در مجلس!» (نخست وزیر در مجلس حضور پیدا کرد) «... من از آمدن نخست وزیر به مجلس تشکر میکنم... واقعا چشم ما روشن!» (خنده نمایندگان) گزارش امور!

«آقای نخست وزیر! قبل از آمدن جنابعالی، من، بعنوان قبل از دستور، صحبت کردم و گفتم باید آقایان وزراء بمجلس بیایند و به تذکرات ما توجه کنند...» «آدم با انصاف!» و «آدم وظیفه شناس!»

«... بهر حال نمایندهم از این رجز خوانیهای ما چه نتیجه ای حاصل میشود؟!...»

خوانندگان عزیز! تماشاخونه هفته گذشته مجلسین بقدری خنده دار بود که ما دیدیم هرچی زور بزنیم و حرف های خنده دار بگوئیم باز به مجلسیون نمیرسیم بهمین جهت این هفته دکان متلك گفتن خودمان را تخته میکنیم و برای صحبت نمایندهها می نشینیم و غش و ریسه میرویم. «سانس یکشنبه ۱۹ آبان مجلس شلم شوربا» بچه حلازاده!

بالا پائین خانلو - «... بنده فرزندی دارم دیپلمه که سال گذشته اورا بانگلستان فرستادم برای آنکه معیاری از سواد دیپلمه های مملکت را باطلاع برسانم نامردا میخوانم. فرزندم نوشته:

«... باباجان، یکی از بچهها داشت از روغن کرمانشاهی حرف میزد و میگفت روغن را از شیر درست میکنند ولی من گفتم از بدن حیوان درست میکنند البته خوب نیست که من بعد از ۱۲ سال تحصیل ندانم روغن کرمانشاهی را از چه درست میکنند...»

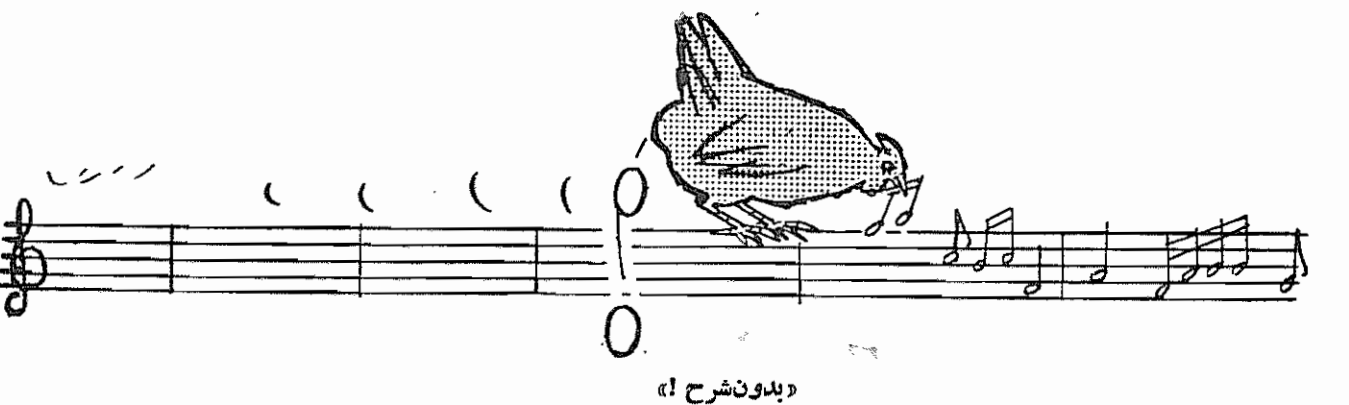
(خنده شدید نمایندگان) (از اینکه خودشان هم نمیدانستند روغن کرمانشاهی را از چه درست میکنند!) بی اطلاعی آقا (مثل آقا زاده!) «... یکی از نمایندگان یادداشتی برایم فرستاده که نوشته است «محض اطلاع آقا عرض میکنم برای آقا زاده بنویسید که روغن کرمانشاهی را با روغن نباتی درست می کنند!»

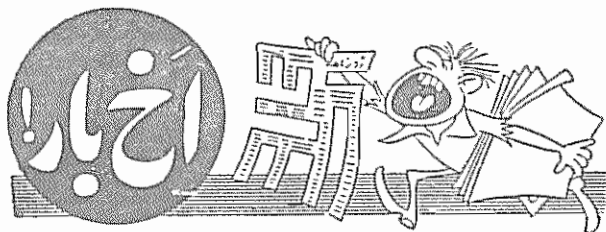
(خنده شدید نمایندگان) (از خوشحالی اینکه بالاخره فهمیدند روغن کرمانشاهی را از چه درست میکنند!)

سانس دوشنبه ۲۰ آبان مجلس دعا و ثنا! «دکتر سینه کتری!» - «بنده میخواستم راجع به يك مسئله اساسی صحبت کنم و آن راجع به نحوه انتشار مذاکرات مجلس سناست. البته مذاکرات مجلس شورایی بمامربوط نیست...»

«ما هم همینطور!»

«... در جراید عصر دیدم مذاکرات بنده را طوری نوشته اند که بنده خودم خجالت کشیدم!» «آنها سخن از زبان ما میگویند!» «... رفقای مامی گفتند شما بعد از سه سال این مزخرفات و مهملات چه بود گفتید؟ و من جوابی نداشتم بدهم بنده کله ای از مطبوعات ندارم ولی اگر روزنامهها نمیتوانند این کار را بکنند بهتر است اصلا صورت مذاکرات مجلس سنا را ننویسند و فقط بنویسند:





گلچین اخبار

عجالتاً این دو خبر را که اولی از روزنامه «کیهان» و دومی از روزنامه «مهر ایران» نقل شده، بخوانید تا ببینیم بعد چه پیش می‌آید:

روزنامه «کیهان» شماره بیست و یکم آبان
«نفت در آذربایجان ملی شد»
«روزنامه» «مهر ایران» ناشر افکار
حزب مردم»:

پیش‌بینی سقوط دولت آذربایجان
امری بسیار عادی است

... این پیش‌بینی راه‌ر کز دست کم مگرید. حاضر م برس آن باشما شرط بندی کنم که بزودی ضمن خبرهای خارجی خواهید خواند یا خواهید شنید که با کودتای خونینی در آذربایجان، دولت ساقط شده است و زمام امور مجدداً بدست هواخواهان تراست‌های نفتی بزرگ جهانی افتاده است.

بگذار این پیش‌بینی که بر اساس تجربه‌های چندین ده ساله است در اینجا به یاد کار بماند تا هنگام تحقق کودتای سندی برس صحبت آن باشد.

«مجله» تیرا تصور تحت عنوان «مجلس فصلی خواهد شد می‌نویسد»
«درجلسه گذشته مجلس،

مجید محسنی برای اولین بار پشت تریبون رفت ولی برخلاف انتظار سکوت کرد، رنگ داد و رنگ گرفت و در میان بهت و حیرت نمایندگان و تماشاگران گفت:
«اشهدان لاله‌الاله...»

... پس اگر میخواستی بعنوان مخالف صحبت کنی!

مجلسه خوانندنیها تحت عنوان «شایعات» از قول مجله امید ایران مینویسد:

«قرار شده است که از این پس متن نطق نمایندگان که می‌خواهند بعنوان قبل از دستور در مجلس سخنرانی کنند قبلاً در جلسه خصوصی نمایندگان مطرح شود، این تصمیم پس از نطق‌های اخیر چند نفر از نمایندگان مجلس اتخاذ شده است!»

... بنظر ما بهتر است نطق‌های بعد از دستور را هم یک کنترل جزئی بکنند، چون بالاخره هر چه باشد احتیاط، شرط است!
و همچنین تحت عنوان «در تماشاخانه مجلس» از قول مجله «پیغام امروز» مینویسد:

«... چیزیکه همیشه نظر مرا جلب میکند قیافه بسیار عبوس تماشاگران مردم مجلس است. اگر در مجلس از خنده و شوخی محشر هم‌شود، این قیافه‌ها عوض نمیشود. حالا چرا؟ خداوند متعال میدانند و پس...»

«مطلب زیر در مجله روشنفکر دو هفته پیش زیر عنوان «این هفته در مجلس چه خبر بود» نوشته شده که بدون هیچگونه کم و زیاد و عیناً نقل میشود:
«... وقتی مهندس صدقیانی به عنوان قبل‌ازدستور صحبت می‌کرد به سیل کرمانشاه و سیل آن

«کاردار سفارت ایران از بخت خود معزول شد» - جراید

«کاردار» بیکار

کاردار «سفارت ایران»
تا شنیدیم من این خبر گفتم:
یک نفس «کاردار» باقی بود
که باشد آنهم زبخت بد بیکار

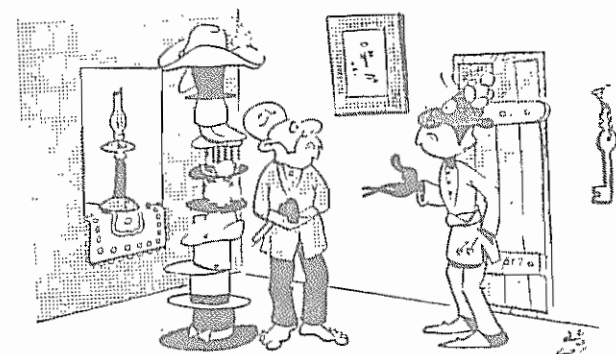


خدا را شکر که ما از این گرفتاریها نداریم!؟

«موشها به انبار مواد مخدره در آمریکا دستبرد زدند و همه معتاد شدند»!
با توی کنش عبید زاکانی:
«جراید»

تا آمدند خبر بشوند!..

ما مور آمریکائی مبارزه با قاچاق:
- ما مقداری تریاک در انبار داشتیم تا آمدیم خبر بشویم موشها خوردند!
ما مور ایرانی مبارزه با قاچاق:
- ما هم مقداری تریاک در انبار داشتیم تا موشها آمدند خبر بشوند خودمان خوردیم!؟
«موش!»



کاکا - اینهمه کلاه واسه چی خریدی؟
ملت - نخریدم، سرم گذاشتن!؟

پایان بیکاری

... شنیدم یسرت بعد از پنج سال بیکاری و سرگردانی
بالاخره یکجا عضو شده، حقیقت داره؟
... آره، همینطوره.
... خوب بگو ببینم عضو کجا شده؟
... عضو فاسد این اجتماع.

باید بالا بره رشد سیاست
تا روشن شی باوضاع زمونه

فزون گردد شعور دیپلماتیت
بخون اخبار مارو دونه دونه
م - شبدر

«وزیر خرجتنگ گفت عده‌ای از دیپلمه‌ها سواد ندارند»
در این که عده نیشون بیسوادند
نمشک داره نه شبهه جان سرکار
و لیکن مطلبی دیگر میانست
و آنهم این بود ای جان فرزند
میگی از «تیب» امثال حقیرند؟
یا از نورچشمی‌های دیگرانند؟
«در عراق کاخ رئیس جمهور و وزارت دفاع با موشک بمباران شد
ولی سرانجام کودتا باشکست مواجه شد»

خبر دادن جرائد هفته پیش
بازم تقی به توفی تازه خوردش
«عرق چین برسرم پالون هوشد»
یهوبا بمب و موشک کودتا شد!
اگر چه کودتا میکن شکست خورد
بما تحش هفش تاچفت وبست خورد

ولی تو «حزب بعث» باز اختلافه
سرگندش هنوز زیر لحافه!
«عده‌ای از وکلا تقاضای مساعدت کردند»

نکفتم این و کیلا «کاری» هستند؟
چائی نا خورده گفتند و شنودند
«عجب در «کار» خود اینها «خبرند»!
دیدم همچین که رو کرسی نشستند
بنفع جیب خود «شورا» نمودند
که «حق البوق» را قبلا میگیرند!

«شرکتهای نفتی» تا «حدودی» با تقاضای او یک موافقت میکنند»
نیارودی تاخطی بیش از این بار
نمیونی باهاش کر «در» بیفتی
خودت راز و دیکش از «مهر» که پس
«همین اندازه تا هف پشت ما بس!»

«وزیر کشاورزی گفت بکارمندان زمین جنگلی میدهیم» - جراید



مدیر کل - مرتیکه این چه قیافه‌ایه اداره اومدی؟
کارمند - والله تقصیر ما چیه قربون؟ وزیر کشاورزی از اون
خونه‌های جنگلی به ما داده جنگلی شدیم!؟

توضیح لازم

چون با مطرح شدن «لایحه استخدام»، برای عده‌ای از بیکاران این توهم پیش آمده که میخواهند در ادارات کارمند استخدام کنند، لذا لزوماً توضیح داده میشود که بیکاران محترم کور خوانده‌اند و لایحه استخدام برای منظوری درست خلاق آنچه که آنها فکر کرده‌اند تهیه شده! بنابراین «تادیر نشده»؟! فکر دیگری برای خودشان بکنند.

شهرستان و سایر شهرستان‌ها اشاره کرده و گفت من از دولت استدعا میکنم که بشهرداری‌ها دستور بدهد که نگذارند در شهرستان‌ها میل هارا محدود کنند اطرافش خانه بسازند که بعد از این ماجراها پیش بیاید.
بابل تذکر داد آقای مهندس هرگز استدعا نکنید، از دولت بخواهید.
آقای علم نخست وزیر که در میان هیئت وزیران نشسته بود سرش را برگرداند و نگاهی به حبیبی کرد که در این نگاه خیلی حرفها بود!

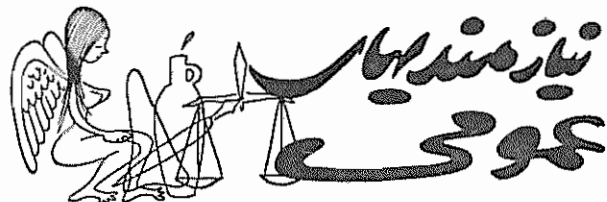
انگلیسی سلیسی!

يك انگلیسی جنتمن پس از گفتن تسلیم بدوست ایرانی اش علت مرگ پدر او را که بتازگی فوت کرده بود پرسید ایشان جمله زیر را که انگلیسی بسیار سلیس و صحیحی است در جواب گفتند:

I "do wide that": my "with with" wanted to get a "last night" but when he opened lion the water was wery cold, so bedid "chest side," and then door past!?

یعنی: عرض کنم که: بابای من میخواست يك دوش بگیرد اما وقتیکه شیر را باز کرد. آب خیلی سرد بود بنابراین او سینه پهلوی کرد و سپس در گذشت!؟...

منصور امینیان



نیازمند به حقوق

مورد نیاز
* بعد از زیادی شیشه جادارو گل و گشاد برای توی شیشه کردن خون مردم نیازمندیم!
امضاء: «محموظ»

آگهی ازدواج

* دوشیزه ای هستم خوشگل، توپول موپول، کم سن و سال، چشم قلمی، اداغ میشی! خواهان ازدواج با جوان یا پیری که در آمد مکی داشته باشد. قیافه مورد نظر نیست. بانکداران و سرمایه داران علی-الخصوص «گمر کچی» ها، کر چه حقوقشان ناچیز باشد حق تقدم دارند!

آگهی مناقصه!

* تعداد ۵۰۰۰۰۰ عدد هونگ سنگی باده که سوراخ نباشد و آب پس ندهد برای کوبیدن آب احتیاج داریم بدیهی است چنانکه تا مدت ده سال پس از استعمال هونگ، زبور سوراخ شود آنرا بصاحبش پس خواهیم داد. در ضمن قیمت آن نیز بعد از آنکه يك کار آبرومندان پیدا کردیم (یعنی وقت گل نی!) پرداخت خواهد شد!

(جامعه دیلمه های بیکار!)
* کشیک بز شکان!
* همه روز از صبح سحر تا بوق سگد کتر عزرائیلیان برای موجودی جیب مریض های محترم «کشیک میکشد!»
زرد آلو تنگ

سمینار دود!

«دومین جلسه سمینار «دود» با حضور عده ای از اساتید صبح روز پنجشنبه در دانشکده پزشکی تشکیل شد...
* چون کشکول زعمای قوم جلوی تمام کشورها دراز شده و دیگر کشوری نمانده که از آن خرید

فوت و فن های خصوصی!
بمناسبت افتتاح يك کتابفروشی نمونه در تهران، يك متخصص امریکائی بنام «جوزف مار گولیر» بتهران آمده تا به کتابفروشدان درس بدهد. با توجه به خبر فوق معلوم میشود که کتابفروشی سواي قايم کردن کتابهای کلاسیک و بالابردن قیمت کتابها فوت و فن های دیگری هم دارد که باید آن فوت و فن ها را از متخصصین خارجی یاد گرفت!
بهر حال خدا آخر و عاقبت نو آموزان سال آینده را بخیر کند.

«پیشنهاد درد و کلمه»

چون تازگی ها کار سوزمان ش نامه این شده که از دولتهای خارجی وام بگیرد و به کشاورزان بدهد و نزولش را بخورد پیشنهاد میکنیم که نام سوزمان ش نامه را به «سازمان وام بگیری و وام بدهی» تبدیل کنند!
تکته
با اوضاع اقتصادی فعلی، فرق آدم «دارا» با آدم «ندار» اینستکه آدم «دارا» کلی بدهی «دارد» ولی آدم «ندار» بدهی ندارد!

بر خورده عقاید و آراء

در باره «گلاسه»

«کامیار»

* چیزی که «راست بروی» «چپ بروی» توی این مملکت سرت میگذارند!

«ذو کلاهین!»
* هیچ کلاهی به بزرگی کلاهی که دختران حوا سر پسران آدم میگذارند درد نیاید! میشود! «خواهران کار امانت زوف»

* نود و نه درصد مردم این سال و زمانه کلاه گذار «حرفه ای» هستند و یک درصد بقیه هم که کلاه نمیگذارند علتش اینست که مثل مجسمه «نوس» اصلا دست ندارند!

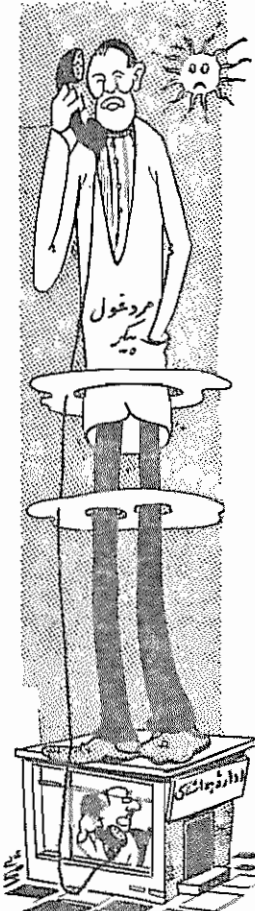
«مار غمخیزه!»
* برای اینکه کلاه سرتان نگذارند هر چو وقت کلاهتان را بعنوان سلام، حتی برای پدرتان هم بلند نکنید!

«فرد نشین!!»
* اگر میخواهید خیالتان از کلاه گذاری مردم آسوده شود با چراغ شون روی سرتان بنویسید: «لعنت بر پدر و مادر کسی که اینجا کلاه بگذارد!»

* با کلاه هائیکه مردم، روزانه سر همدیگر میگذارند بخوبی میشود يك کلاه فروشی معتبر باز کرد. «مدیه کلاه فروشی باستان»

* ژیکولتها در پایان مسابقه کلاه گذاری بطور مسلم در روی سکوی قهرمانی قرار میگیرند «کیهان ورزشی!»

«مرد غول پیکر آذر با یچانی ۲/۳۵ متر قد دارد.» جراید



«آلو»، مرد غول پیکر؟ ...
من رئیس اداره هواشناسی هستم. لطفاً تا اون بالا ای بگو ببینم فردا هوا آفتابیه یا بارونی!؟



بیات نشرون!

آواز کوچه باغی

من از عقرب نمیتروسم ولی از مار میتروسم!!

من از کج کردی این کنبد دوار میتروسم
از این خانه از این بام و در و دیوار میتروسم
ز زلف پر خم آن دلبر عیار میتروسم
از آن ماری که رفته در لباس یار میتروسم
من از عقرب نمیتروسم ولی از مار میتروسم!
از این ماشین بنز و از صف پر پیچ و تاب او
از این ویراژ و گاز و از تکان لا کتاب او
ز اخم پا رکابی، از خطاب و از عتاب او
از آن فرمان، از آن هندل، از آن آچار میتروسم
من از عقرب نمیتروسم، ولی از مار میتروسم
ز نرخ خواربار و برق و آب و کار بی سامان
ز وضع میوه و این بند تنبان های لای نان
ز سرما و ز گرما و ز پائیز و ز تابستان
از این بیکاری و این جستجوی کار میتروسم
من از عقرب نمیتروسم، ولی از مار میتروسم
از آن سایه، از این خنده، از آن گریه، از این عطسه
از این لطف و از آن رحمت، از این چاکر، از آن بنده
از این تهمت، از آن وصله از این مرده، از آن زنده
از این چشمک از آن حالت از آن رفتار میتروسم
من از عقرب نمیتروسم، ولی از مار میتروسم
ز دلسوزان، ز غمخواران، ز عیاران، ز طراران
ز مستان و ز هشیاران، ز با کاران ز بی کاران
ز باد و غرش طوفان، ز برف و ریزش باران
ز موش گوش دار داخل دیوار میتروسم
من از عقرب نمیتروسم، ولی از مار میتروسم!
ز هر حرفی، ز هر نقلی، ز هر کاری، ز هر یاری
ز هر بشکسته دیواری، ز هر دکان و بازاری
ز هر راهی، ز هر چاهی، ز هر رنجی، ز هر باری
از این چرخ نگون پیر لا کردار میتروسم
من از عقرب نمیتروسم، ولی از مار میتروسم
ز نادانی، ز دانائی، هم از زشتی و زیبائی
ز پیری و ز بربنائی، ز خاموشی، ز گویائی
ز بی نالی، ز بی رختی، ز بی کاری، ز بی جائی
ز هر رفتار میتروسم، ز هر گفتار میتروسم
من از عقرب نمیتروسم، ولی از مار میتروسم

خواب کار می بینم!

ماست را در تغار می بینم
«دو» و «دو» را چهار می بینم
بسکه بیکار بودم و ویلان
روز و شب خواب کار می بینم
خلق را در صف اتوبوسها
دسته دسته قطار می بینم
سگ درنده شد زبند آزاد
سنگ را در من مهار می بینم
توی سفره بجای قیمه پلو
نان و سبزی بکار می بینم
«راستی موجب رضای خداست»
راستان در فشار می بینم
گره از کار ما کسی نگشود
شکوه ها بی شمار می بینم
سگ زرد و شغال افسون کار
هر دو با هم برار (1) می بینم
عده ای چون حمار اندر کل
جمع دیگر سوار می بینم

خدا حافظی

چون بزودی برای يك عمل جراحی خیلی کوچک در یکی از بیمارستانهای دولتی بستری خواهم شد لذا بدینوسیله از کلیه دوستان و آشنایانی که موفق بدیدارشان نشدم خدا حافظی نموده، جلالبائی میطلبم!
حجت الله فرهادیان
مرد کی گفت با من دلخون که ترا بی بخار می بینم
گفتمش تا که روغن «بو» هست
من هزاران هزار می بینم
کنه از چشم من بود شاید
که جهان تار و مار می بینم
شعر من کر پسند کاکا شد
موجب افتخار می بینم
«ر - خدا بخش»
۱- برار: در لهجه گیلکی
یعنی برادر است.

در تیمارستان :

پرستار - چرا داری باپر کار روی اسفالت دایره میکشی ؟
دیوانه - حواسم پرت نکن، دارم صفحه گرامافون درست میکنم!



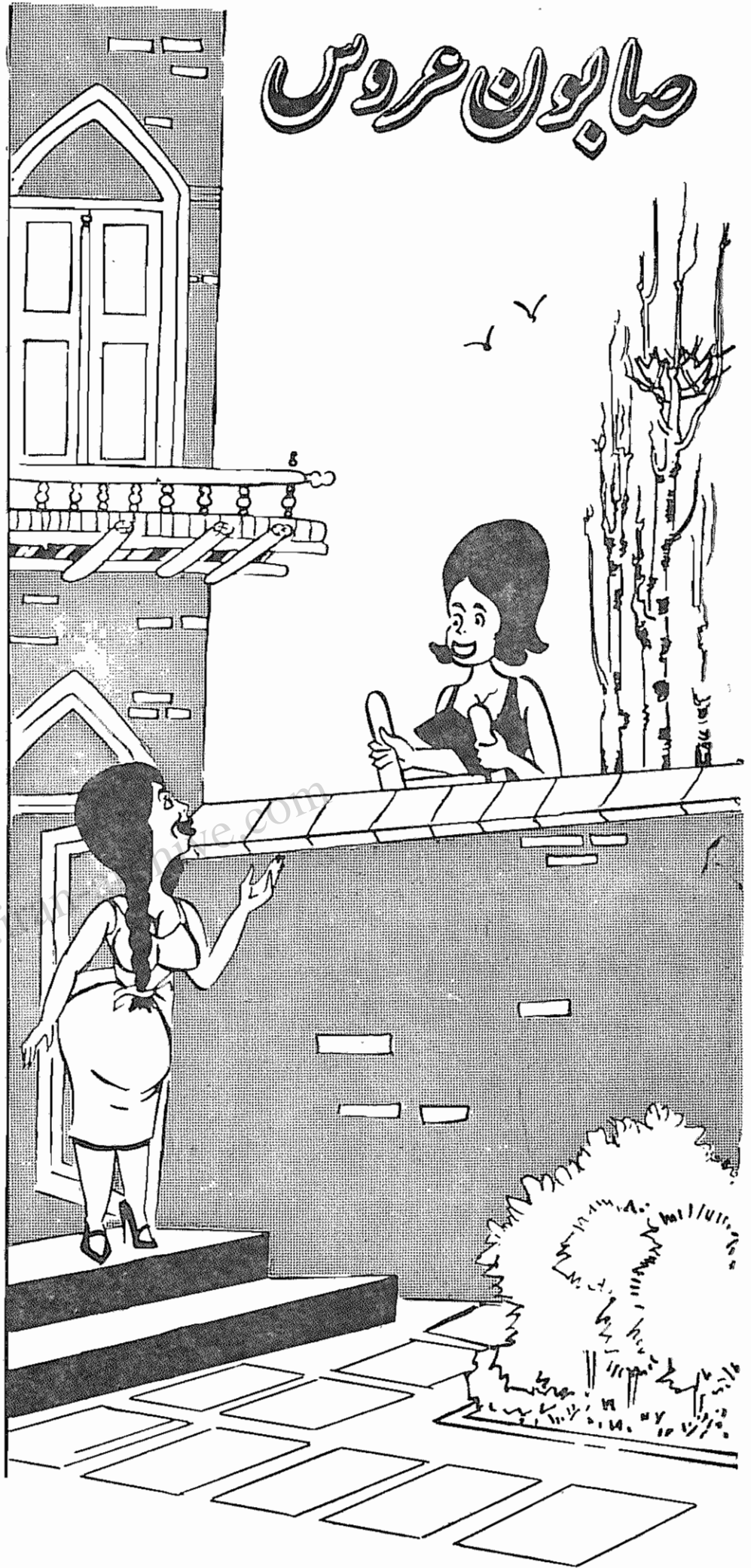
در ماه عسل !

☆ پسرو دختر زیبا و جوانی که بهم عاشق و دلباخته بودند پس از مدت شش ماه نظر بازی و شیدائی و دلدادگی و عشق، نمودند زناشوئی و بعد از دوسه روز دگری بار سفر بسته و گشتند پی رفتن ماه عسل آماده و داماد به پشت رل ماشین بنشست و بنشاید بیپلوی خود او تازه عروس خودو گشتند روان جانب شهردگری تا که در آن مدت يك ماه بشادی گذراند وزهم کام ستانند و بی خوشگذرانی بنشینند و بچینند بگلزار جوانی گل دلدادگی و عشق و صفا را .

☆ وسط راه بنا که اتول از کار فرماید و جوان هرچه که کوشید که تا باز موتور در حرکت آید و ماشین بره اقتصد نتوانست که از کوشش خود بهره برد ، عاقبت - الامر فرود آمد و در زیر اتول رفتو بخوابید در آن زیر و بهر داخه به تعمیر ، پس از مدت يك ربع زنش خسته و بی تاب شد از دوری داماد و زجای خودش اونیز فرود آمد و در زیر اتول رفت و بپرسید ز شوهر که :

«عیوب اتولش چیست که یکمتر به از کار بیفتاده و کرده است معطل وسط جاده دودل داده با مهر و وفارا ؟ »
☆ کرد داماد همان زیر اتول رو به عروس خود و مشغول صحبت شد و کم کم سخن آن دو گل انداخت . چوبیکچند بگفتند و شنفتند ، دگر رشته گفتار ز موضوع اتول گشت بکل خارج و آمد سخن عشق و محبت میان ، يك دوسه ساعت سپری شد بنشاط و خوشی و جذبه که داماد بيك مرتبه حس کرد یکی دست به دوشش بنهاده است . سراسیمه چو برگشت بدید آنکه ز ماشین خبری نیست فقط رهگذری سایه فکنده است بروی وی ، ازین حال بسختی متعجب شد و زآن پیش کز آن مرد سوآلی بکند ، مرد بدو گفت که : «خیزید ز جای خود و بیخود وسط جاده ن خوابید . شما ها بچه حالید؟ مگر مست شرابید که آنگاه نگشتید چوبیک دزد یواش آمد و دزدید بیکمتر به ماشین شمارا !؟ »
هدده میرزا

صابون عروس



چینی سانگو



دزد - بیا خانم مال بد بیخ ریش صاحبش ، من خیال کردم سرویس غذاخوری شما سانگو ست ولی وقتی بردم خونه ، دیدم سانگو نیست

چینی سانگو

«نه هر که چهره برافروخت دلبری داند»
نه هر که اسم طلا برد ، زرگری داند
نه هر چه را که بر آن نام «ظرف» بنهادند
کس به چینی سانگو برابری داند
کسی که چینی سانگو خریده میداند
« که قدر گوهر یکدانه ، گوهری داند »
خریده چینی سانگو بدون چون و چرا
هر آنکه رسم و ره سفره گستری داند
ز من مهرس تو از بی رقیبی سانگو
از آن پیرس که دیده است و داوری داند
مرکز پخش - حاجب الدوله - علی الحسابی تلفن ۵۸۰۰۸۶

زن همسایه - مهری خانم چه بوی یاسی توی حیاط تون پیچیده مگه یاسهاتون گل داده ؟
مهری خانم - نه جونم ، بوی صابون عروس ماس کهه اینجور تورو مست و مدهوش کرده !

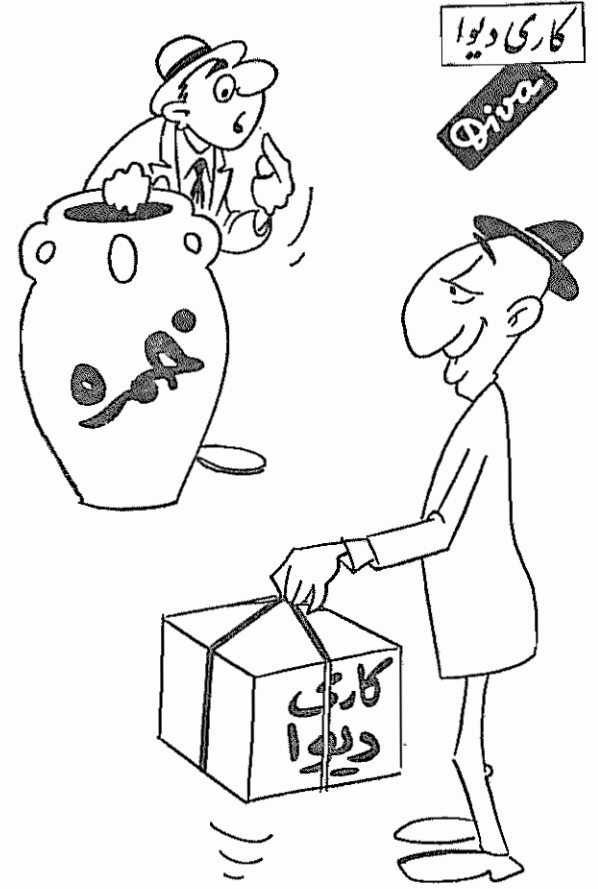
تکته های نو و نیمه‌دار
در باره

مجلس

اگر عمری باقی باشد و روزی مجلس صدر صد مؤثی داشته باشیم بدون شك تمام وقت این پارلمان زنانه به «نطق قبل از دستور» خواهد گذشت و مجلس هیچوقت وارد «دستور» نخواهد شد! بزرگترین فداکاری و شهادتی که بانوان برای بدست آوردن کرسی پارلمان از خود نشان داده‌اند اعتراف به سی سالگی بوده است!

حضور خانمها در مجلس شاید اقلاً این حسن را داشته باشد که وکلای مذکر، بملاحظه همکاران لطیف خود ترمز زبانشان را بکشند و مثل دوره‌های قبل فحش‌های رکیک چارواری نثار یکدیگر نکنند! میتوان پیش‌بینی کرد که در صورت ازدیاد وکلای مؤث، «لنگه کفش» یکی از وسایل دفاعیه در زو خوردهای احتمالی پارلمان باشد! منظره بحث و مشاجره یک وکیل آخوند مسلک معمم با یک وکیله اژیکوت مآب در صحن مجلس از هر تأثر کمیکی تماشائی‌تر خواهد بود.

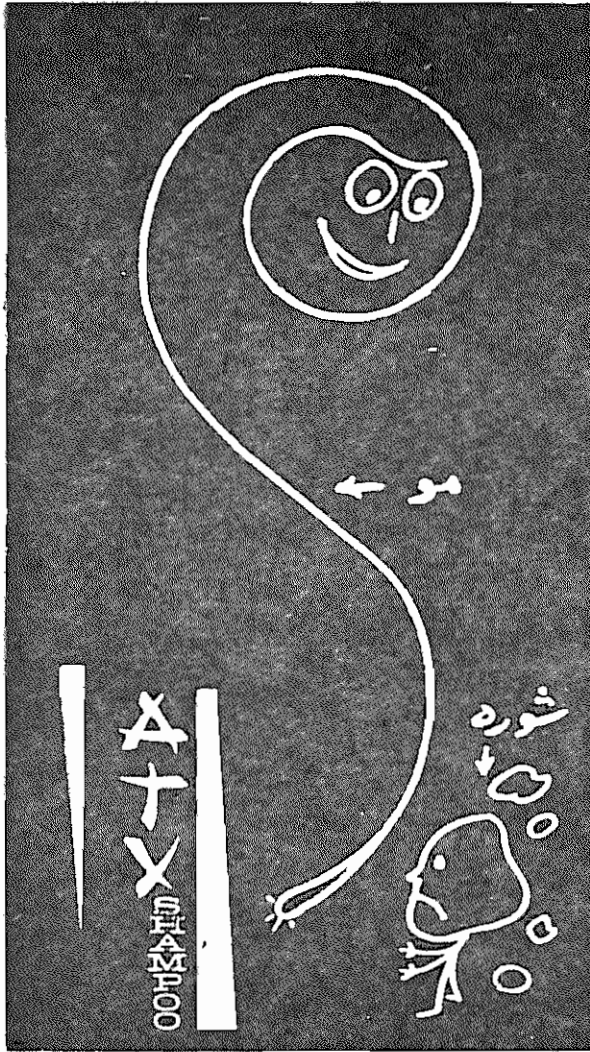
باید امیدوار بود که بر نامه های « جشن مشروطیت » در آینده جالب تر و متنوع تر از سابق باشد چون وکلای «هنرمند» و «پهلوان» که ماشاءالله تعداد آنها هم در مجلس کم نیست خواهند توانست شخصاً آترا کسیون جشن را تکمیل نمایند. نماینده « رئالیست ! » خانمی است که روز در جلسه علنی پارلمان بعنوان مخالفت با بودجه دولت و اسراف و حیث و میل پولها مشتها را محکم روی تریبون بکوبد و شب در منزل، برای راضی کردن شوهرش به خرید پالتوی پوست کریه را سر بدهد! «پهلوان پنبه»



من خمیره خریدم دختر هامو ترشی بندازم، تو چیکار کردی؟
من یک سری محصولات کاری دیوا خریدم که احتیاج به «خمیره» نداشته باشم و بوسیله آنها دختر هامو شوهر بدم!

کاری دیوا

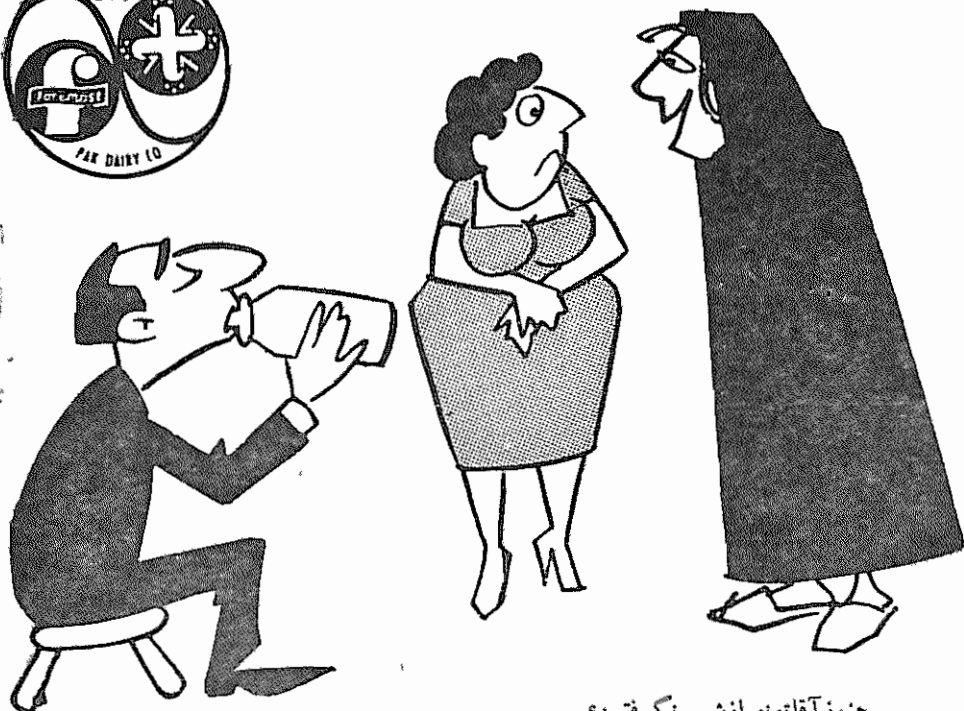
لیک پیدا نیست بهرش شوهری نیست این کاری پسندیده، داداش (هیچکس مانند تو دیوانه نیست) کاری دیوای بی همتا بخر (ورنه، گویم خاک عالم بر سرت!) خوشگل و مهرو و زیبا میشود از حسادت جمله هف هف میکشند! شو روان سوی مغازه تندوتن! (ورنه، سوزد از پشیمانی دماغ!) در بر رحمت را برات باز میکند گفتنش از من، شنیدن از تو باد معرفی از من خریدن از تو باد



مو... چند وقته پیدات نیست، کجایی؟
شوره - یا جای ماست یا جای شامپوی آتی!

شامپوی آتی

آهای خانم، ببینم، واس چی ماتی؟
آهای آقا، چرا ناراحتی باز؟
بخر آتی سبز ضد شوره
بخر آتی زرد تقویت دار!
خلاصه آتی از یادت نره باز
بزن شامپوی آتی بر سر خود
که راضی سازی از آن دلبر خود



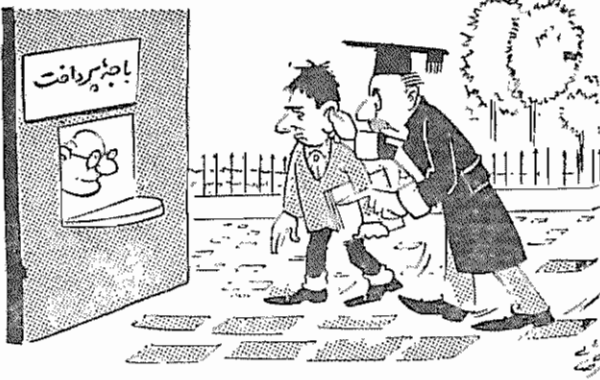
هنوز آقا تونو از شیر نگرقتین؟
چرا، ولی از روزیکه «شیر پاک» به بازار آمده دو باره شیر خور شده!



جوانها بیکدیگر:
زلفی چنین پر بیج و تاب کی دیده؟
مگه موهاشوب «ایورین» پیچیده؟



پستی ما از بس اینور، او نور
سگدو زده نیتخت کنش ور
اومده . هرکی یه تکه تون
سنگک حسابی برایش بفرسته
که با اون تخت کتشتو درست
کنه . انشالله بنوشب محتاج
نشه!



نمیخواهم چی جیه ؟ بیا وامتو بگیر قسط شهریه تو بده!!

آدم اقل!!
اولی - من دیروز ۹۹۹ تالیر تقال
خوردم .
دومی - خوب میخواستی يك
پر تقال دیگر هم بخوری تا عدد
تکمیل شود به ۱۰۰ برسد .
اولی - مگر دیوانه ام ...
برای يك پر تقال معده خودم را
خراب کنم!

بدشانسی
* دزدی که برای پول پارو کردن
بتهران آمده بود، بیلش را
پارو کردند .
در روزنامه های خبری خواندم
که يك آدم صاف و ساده از شهر خودش
بلند شده و بدنبال کار بتهران آمده
اما چون هر چه اینور آنور کشته
کارگیرش نیامده ، برای اینکه
شکمش را سیر کند دست بدزدی
زده . ولی بعلت اینکه آدم ناواردی
بوده و در کار دزدی تجربه ای
نداشته آنآ دستگیر شده و بزندان
اقتاده . در زندان وقتی از او پرسیدند
برای چه بتهران آمدی و چرا
دزدی کردی ، جواب داده که
«من شنیده بودم در تهران پول
پارو می کنند» .
ولی بیچاره نمیدانسته که
اینجا بیل آدم راهم پارو می کنند.



از يك كاسب
سپاس بی قیاس، از يك كاسب
آس و پاس، محروم از رخت و لباس، و
فاقد جلد و پلاس، بدرگاه کسیکه
خداس . ای خدای بیهمتا ، ای
پناهگاه کاسپها، در این دوره و انفسا
در این محیط پرغوغا، کسی از بنده ،
نمیپرسه خرت چنده، مرده ای یا
زنده. وضع باعث خنده ، کارشون
نصیحت و پنده، یکی آینده است و
یکی رونده، منتهم باید بزمن تونده.
الهی با این قدر از ام، هر چه دارم میبازم
مالیاتم را میپردازم . همه اش در حال
دعا و نماز، بهر طرف میبازم ولی باز
دچار نون و بیبازم، پروردگارا این
چه اقتصادیت ؟ ، این چه کلاه
کشادیت، حتماً بدلیل بی سوادیت
شاید حرف من زیاد است، میگویند دوره
آزادیت. ولی مخلص اسیر کسادیت
خدایا با این وضع نایاب، با این بازار
خراب، دلم در تب و تاب، کاغذ هام بی
جواب، بچه هام اونده اند بی کتاب، نه
دردم دوامیشه . نه حاجتم روانیشه
همه اش امروز و فردامیشه، یکی نمیکه
چرامیشه . سفته ها و اخواست، قرضها
یا بر جاست ، طلبکاری بی حیاست، مو
رامیکشدا زماست . نمیدانم حواسم
کجاست ؟ ... تجار تهرونی و مشتی و
ورشتی. جنسهاشون مونده تو کشتی
چکهاشون همه بر کشته. کردگارا
دنیا را آب برده، دل و دماغها افسرده
او وقت میگن بازار تکان خورده.
شما زنده و ما مرده، تسمه ها بکشند از
کرده. که همه بگین ایوالله، در
دوره که میرن بکره ماه ، مضمون
لكاسب حبیب الله خنده ندارد قاه! ا
احلا حوق دارم بگم «پناه»! - این ور
پراز چاه، اون طرف کوره راه، زیر پام
پرنگاه. دستم از همه جا کوتاه ،
حقیقتاً که ماشاالله!! - خسته نباشی
ایشالا .

نهیضت « ازدواج سهل و آسان چیست ؟ »
:- نهیضت ازدواج آسان چیست ؟
:- هست دیدار یار در منزل
بعد ، بی يك كلام حرف زیاد
بعد از آن از برای ماه غسل
چونکه دور غسل خوری سر شد
هر دو آیند از سفر اما
از برای طلاق دادن زن
هر دو از هم جدا شوند و روند
این پسند همه جوانان است
« نهیضت ازدواج آسان است !! »

آگهی جدید الاسلام
چون مسئولین سوزمان کرنامه
تصمیم گرفته اند که از این به بعد
بجای مهندسین و مشاورین خارجی
از مهندسین ایرانی استفاده کنند
و کارهای عمرانی را بدست آنها
بسپارند ، لذا بدینوسیله به اطلاع
کلیه ساکنین ممالک محروسه و
علی الخصوص سرکردگان سوزمان
کرنامه میرساند که اینجانبان
شرکتهای لیلیان تال - کلاب -
دماگ کرپ - کایزرو کامپا کس
که تا بحال جزو شرکتهای خارجی
بوده و در این چند ساله اخیر از
قبل سازمان کرنامه صنار سه
شاهی گیر می آورده ایم جدیداً اسلام
آورده و از آنجائیکه میگویند :
نان را باید بنرخ روز خورد جزو
تبعه داخله شده ایم تا بتوانیم با خیال
راحت و بدون خواهش و تمنا و پاپیای
مهندسین ایرانی با سازمان کرنامه
همکاری کنیم و يك لقمه نان
بخور و نمیر خودمان را حفظ کنیم.

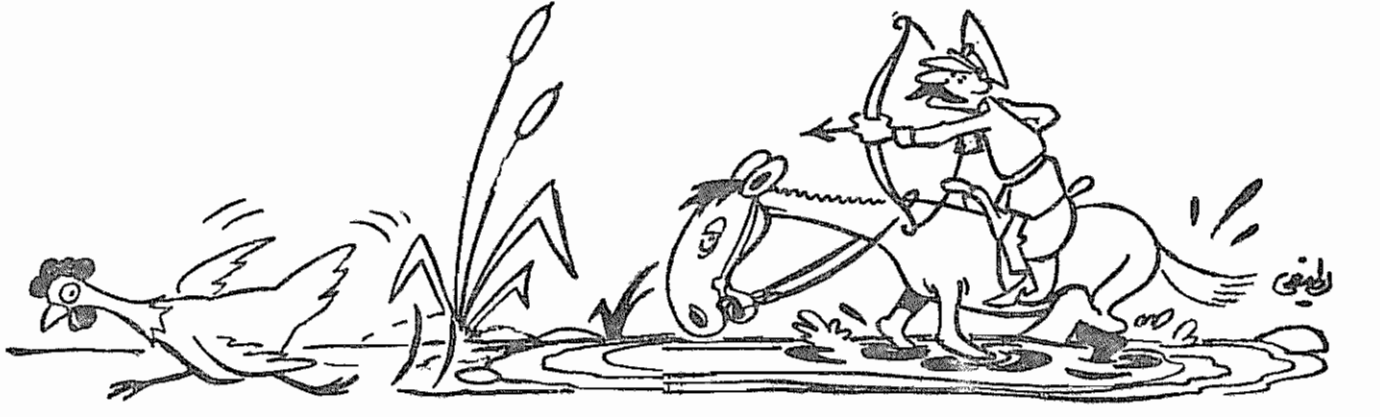
؟!
«سپیل ، مطب پزشکی را با
خود پزشك و همه بیماران ، برد»
جراید
- خوب شد نمر دیم و دیدیم که
یکدفعه هم بیمارانی که بپزشك
مراجعه میکنند ، بمرگ طبیعی
می میرند !
موزی بگذارید نانمان هم بیفتد
دست شاطر آقا !
تهران - آقای حسین روشندل:
ایندفعه را حق با معاون دادرسی
تهران است که يك خیال شما را
راحت کرده و گفته «چشم کور
شه ، دنده تم نرم تا دیگه به
بیمارستانهای دولتی مراجعه نکنی!»
چون هر کسی زیر دست این
«جراهان» می رود باید قبل از اینکه
با اره و تیشه بجانش بیفتند اشهدش
را زیر لب زمزمه کند و غزل خدا
حافظی را در دستگاه ابو عطا بخواند!
« لب کلفت »

تهران: خانم شمسی امیدوار:
این یکی از فنون مهم رانندگی
تا کسی است که در روزهای بارانی
که آب گل آلود همه جا ایستاده
آفتدر تند بروند که سروصورت
رهگذرها را با «دوغاب» و گل نقاشی
کنند بطوریکه طرف خودش را
با مجسمه کلی عوضی بگیرد ، در
هر حال بهترین راه برای اینکه
لباسمان در این ایام مبارک (!) از
گزند روزگار محفوظ بماند اینست
که آنها را در صندوق حبس کنیم
و مثل «بابا آدم» و «ماما حوا»!
بخیبان برویم .
تهران - ع - ضرغام : معمولا
شاطر آقاها عادت دارند که برای
دوست و آشناها و خاله و خانباجی هایشان
نانها را برشته کنند و تلافیش را
سر من و شما در بیاورند که هیچ
آشنائی قبلی با آنها نداریم و هر چه
خمیر وحتى « ممیر ۱ » در تنور
دارند بدستمان بدهند، چه میشود
کرد فعلا که روزیمان افتاده دست

«جاندار! ی با اسب خود به با تلاق فرو رفت» جراید
«جاندار گور!؟»

بسیك داستان «پیرام گور»
« جاندار ! » ها که از سلسله معروف "جوجه خواران کشور باج سیل بودند بعد از انقراض قدرت « داروغگان » در دهات روی کار
آمدند و پیش از که خدایان از خدا بی خبر حساب کشاورزان بیچاره را رسیدند !
این سلسله رشادتها و جلادتهای فراوان از خود نشان دادند و بخاطر جلال و جبروتی که در دهات بمنصه ظهور رساندند با آنان لقب
« امیرا طوره » داده شد !
مورخین درباره اوصاف و شمایل و لباس ایشان گفته اند که اکثر اسبیلی پهن بر چهره و کلاهی گشاد بر سر و اشتهائی غالب در درون بود!
افراد این سلسله بگوشت ماکیان و بیضه ایشان بیش از همه ما کولات جهان علاقه داشتند و برای شکار يك جوجه از « پتل پورت »
تا « قندهار » يك نفس اسب می تاختند و احساس خستگی نمی کردند و لقب « جوجه خوارا » را نیز بهمین مناسبت با افراد این جماعت داده اند .
مورخین چنین حکایت میکنند که آنان را عادت چنان بود که دائماً در دهات و حوالی و سواد شهرها بشار ماکیان میبرد ااختند و
چنانچه بدان دست نمی یافتند صاحب ماکیان را مجبور میکردند که جوجه های سرخ کرده فراهم آورد تا سبیلی چرب کنند و چنانچه صاحب
ماکیان از این کار شانه خالی میکرد سبیش را بشدت دود می دادند!
یکی از افراد سرشناس این سلسله « جاندار گورا » بود که به شکار مرغ علاقه ای فراوان داشت. روزی « جاندار گور » عزم گرفتن
ماکیانی نمود و او را با اسب تعقیب کرد . مرغ پریشان احوال که شکار ماکیان بسیار دیده بود و بریان ایشان فراوان و مرگ را جلودید گانش
میدید هر اسان به رسو میدوید و بهر جانب پیر میکشید تا به بانا لقی هولناک رسید مرغ زیرك که شکار ماکیان بسیار دیده بود و بریان ایشان فراوان ،
بخاطر انتقام جست و خیز کتان و بال زنان بجانب بانا لاق دوید.

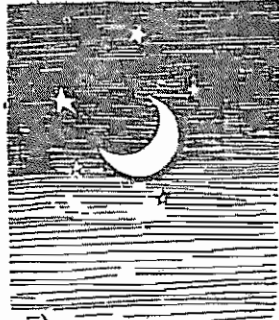
«جاندار گور» که در تعقیب ماکیان هوش و حواس از کف داده بود همچنان بدنبال ماکیان اسب تاخت تا ناگهان بوسط بانا لاق
رسید و را کب و مرگوب در يك طرفه العین ببا تلاق فرو رفتند و جان بجان آفرین تسلیم کردند ،
جاندار که مرغ میگریفتی همه عمر
دیدنی که چگونه مرغ جاندار گرفت ! ؟
« چراغ موشی کتا بادی »



«جاندار گور» که در تعقیب ماکیان هوش و حواس از کف داده بود همچنان بدنبال ماکیان اسب تاخت تا ناگهان بوسط بانا لاق
رسید و را کب و مرگوب در يك طرفه العین ببا تلاق فرو رفتند و جان بجان آفرین تسلیم کردند ،
جاندار که مرغ میگریفتی همه عمر
دیدنی که چگونه مرغ جاندار گرفت ! ؟
« چراغ موشی کتا بادی »



« امریکا و شوروی برای تسخیر ماه مشترک اقدام میکنند. »
جراید



پس پسکی!
★ ما خودمان که عقب میرویم
هیچی، خبرهای روزنامه‌هایمان هم
دارند سیر فقیرائی طی میکنند!
باین خبر که از کیهان رونویس شده
توجه بفرمائید:
« آبادان

خبر محرمانه!
★ خبر زیر را برایتان از
کیهان روز ۶/۸/۴۲ کلیشه کرده‌ایم
بخوانید و خوب توی خبر دقیق بشوید
اگر خنده‌تان نرفت کردن کاکا
توفیق!

در اردن عده‌ای از
بعضی‌ها توفیق
شدند!

کشتی سالانیکا روز ۲۱ مهر
وارد بندر شد و تا ۱۶ مهر ۴۰۰۰
تن بارگیری کرد.؟!
توفیق - بارک الله به کشتی
سالانیکا!

★★★
اسباب خجالت!

خبر زیر را هم بدون تفسیر عیناً از روزنامه «ایران‌ما» شماره
۵۰ برای شما کلیشه میکنیم:

پیشرفت ایران در شاهراه ترقی
و اوج نثرم آور است

توفیق - ؟؟؟

★★★

حلیم و باقی قضا!

★ آکهی دستی زیر را هم
از تهران خودمان برای اهل «دل»
نقل میکنیم:
«امشب از الطاف خاص خالق کون و مکان
پخته میگردد بصدعشرت حلیم! ندر زمان
آب منگل هست ما و ایش بکوش از جان دل
مشری گردی! امریکدم نمائی نوش جان
هست سید مهدیش نام کند خدمت بخلق
زحمت او آشکار است بر پر و جوان
گر تو گفتار مرا باور نداری ای رفیق
رو خریداری نما یکبار بپور امتحان»
آب منگل - سید مهدی حسینی

فارسی سلیمس!
★ هر کس میخواند فارسیش
خوب بشود این خبر را که عیناً از
روزنامه «تیز» نقل شده بخواند:
«دوشیزه لوسی آشکابیان
پیانوئیست مشهور آمریکائی پس
از مسافرت خاور میا ن ه شب پنجشنبه
و شب شنبه گذشته در تالار دبیرستان
فردوسی پس از نمایش پیانو و
فراهم نمودن مسرت حاضرین
مجالس تماشا خانمه یافت. از
این رو راهنمایی بلکه توان گفت
یک درس عبرت بزنان و مردان
حاضرین و غائبین ارائه طریق کرد.»

★★★

تیزتر ندارد!

★ اعلان زیر در روزنامه اطلاعات شماره ۱۲۱۳ چاپ شده
که ما (چون از انشاءش خوشمان آمد) برای شما عیناً چاپ میکنیم:

انتصاب شما بنایندگی مجلس شورای ملی سبب خوشکامی ملت
است. موفق و پایدار باشید
۲۳۵۰۲۲
خرمشر - حمید ادبی

★★★

دنای صلواتی!

★ ما شنیده بودیم که در عهد
امام زمان (ع) همه چیز مفت و
صلواتی خواهد شد ولی خوشبختانه
می بینیم که از همین حالا اینجوری
شده باین تابلو که در خیابان آذربایجان
جنب سینما اسکار روی شیشه خوار بار
فروشی نوشته شده توجه کنید:
«روغن کرمانشاهی بقیمت
یدالله فوق ایدیه هم موجود است!؟»

آشغال

★ این تابلو را در یکی از
اتوبوس های خط ۴ زده اند.
خواهشمند است از خوردن
و ریختن آشغال در اتوبوس خودداری
نمائید!؟!
کاکا - ملتی که اتوبوسهایش
اینه آشغال هم باید بخوره!؟

موشهای اینفخته: جعفر آقا - اصغر نیشابوری - حسن قاضی - مهدی
تقرشی - مطهری - م. شبتری - عباس فضیلت کلام - ذوق زده - بی امضا.

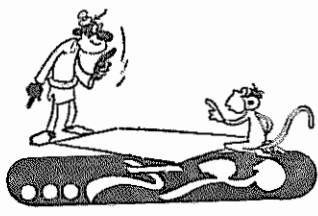
می بینی، تمام این پولها
را برای سعادت من و تو اینطور
می سوزانند!؟

توسعه و تکمیل!
بموجب تصویب نامه هیئت
وزیران، درآمد شهریه دبیرستانها
باید صرف توسعه و تکمیل مدارس
شود.
وما از حالا دعا میکنیم که
منظور از «توسعه و تکمیل»، «توسعه
و تکمیل شهریه» باشد چون
اینطور که بو برنگش میاید در
تصویب نامه قید نشده که چه چیز
مدارس باید توسعه پیدا کند و
تکمیل بشود!

ترانه‌ها: همولایتی
خواهنده: همشیری
بآهنگ «دم گراز بودم و یارم سوار شد» ضرب بگیرید.
دیریم دیریم دیریم دیریم = دیریم دیریم دیریم دیریم
زمستان آمد و ما آس و پاسیم
همه لخت و پتی و بی لباسیم
نه خاکه هست ما را و نه کرسی
برای اینکه ما بی اسکناسیم
بکن رحمی خدایا
که ما مردیم ز سرما
بده بر ما لحافی
اگر چه نیست کافی
خداوندا مگر ما دل نداریم
که رخت و جامه خوشگل نداریم
چرا بیخامان کردی تو ما را
که اصلاً مسکن و منزل نداریم
چرا منزل نداریم؟
زبسکه سرما خوردیم
دیریم دیریم دیریم دیریم
مگر ما دل نداریم
بکن رحمی که مردیم
دیریم دیریم دیریم دیریم

سابقه!
چوایی برای استخدام یکی
از شرکتها مراجعه کرد، مدیر
شرکت از او پرسید:
- شما در شرکتهای دیگر هم
سابقه کار دارید؟
گفت: بله... سی سال در
شرکتها کار کرده‌ام!
مدیر شرکت با تعجب گفت
- اما بظنور که در قیافه شما
می بینم شما ۲۵ سال بیشتر ندارید،
چطور سی سال کار کرده‌اید؟
گفت:
- درست است... ولی آخر
من در شرکتها چند ساعت هم
اضافی کار نکردم!؟

- راستش من یکی دیگه
خجالت میکنم توی چشم این
تماشاچی‌ها نگاه کنم!
- جناب مرشد! شنیدم بخاطر
«یک قاشق چای خوری» یک زن کشته
شده! تو از اینکه سرچیز باین
کوچکی قتل اتفاق افتاده تعجب
نمیکنی؟
- چرا بچه مرشد، باز اگر
سرچیز بزرگتری مثلاً «یک قاشق
آتش خوری» کشته میشد آدم تعجب
نمیکرد!
- جناب مرشد! شنیدم
دانشجوهایی رشته سیاسی دانشکده
حقوق در وزارت خارجه کارآموزی
خواهند کرد چی فکر میکنی؟
- بچه مرشد، از قول من به
دانشجوهایی حقوق بگو مواظب باشند
سر مشق شون: «چنین کنند بزرگان
چه کرد باید کار» نباشد!
- جناب مرشد! مثل اینکه
تو تماشاچیها سردشان شده و دارن
تیک تیک می لرزن، بهتره معرکه رو
جمعش کنیم.
- راست گفتی بچه مرشد،
حیف که خاکه ذغال کرونه والا از
هفته آینده همینجا یک کرسی علم
میکردیم ماهم آزاد مردم میشدیم!
حق پد صلوات فرستو بیاموزه
«آلوزرد»
... راسته؟



ممولی - جناب مرشد!
کاکا - چی میگه بچه مرشد!
- میگه به چند تا سؤال خوشگل
میخواستم ازت بکنم، اجازه میدی؟
- الهی بنطق صدراعظم گرفتار
بش! که سؤال «خارج از موضوع»!
بکنی که من جلوی این جمع خجالت
زده بشم! برقی سؤالات را بگو
ببینم چی میخوانی بگی.
میگم جناب مرشد دکتر
چاخانلری گفته بودجه خرچنگ
حتی نصف احتیاجات فرهنگی
مملکت را تأمین نمیکند... فکر
میکنی وضع فرهنگ فعلی ما چه
حالی داره؟
- هیچی دیگه، اکه فرض
کنیم فرهنگ یک موجود دوبا
باشد فرهنگ ما فعلاً یک لنگه
پاست یعنی خلاصه اینکه پادرها
است!
- جناب مرشد! موضوع «قتل
بچه هفت ساله» هم که به صورت
پیچیده‌ای در آمده و سیروس
پسر ۱۶ ساله میگه من «رضا»
را کشته‌ام ولی مأمورین زیاد به
گفته‌هاش اعتماد ندارند بعقل
ناقص چی میرسه؟
- بچه مرشد. مثل اینکه این
پرونده هم داره نسخه بدلی پرونده
«فلور» و موضوع اعتراف نو کرش
«اسدالله» میشه! با این حساب،
خیالت راحت باشه که حداقل سه
چار سال دیگه هم سرمون با این
پرونده گرم خواهد بود!
- جناب مرشد سر دریافت
سودبازرگانی از ائومبیلهای مستعمل
بین وزارت اقتصاد و کبیرک اخلاف
نظر پیدا شده، چی میگی؟
- بهشون بگو دعوا اخه،
باهم بخورین!
- جناب مرشد! میگن برای
سیزده‌ها خونه ساخته میشه؟
راسته؟



من دیپلم خیاطی و کلدوزیمو گرفتم ، تو چیکار کردی ؟
منهم چرخ خیاطی کله خریدم!

چرخ خیاطی کله

اگر داری تو عقل و دانش و هوش
بخر یک چرخ خیاطی کله
که کله یک تازه توی بازار
بله ، کله فننگ و دلفریبه
زحمن کله آنکه میشوی مات
چه اقساطی که پیش قسطهم نمیخواد
بله جانم ، توهم مانند من باش
تو هم بشناس قدر چرخ کله
مرو دنبال اجناس عتیقه
بخر یک چرخ خیاطی کله

خیابان شاهرضا روبروی بیمارستان
زنان. خیابان بوذرجمهری- پاساژ نیکپور
خیابان فردوسی - روبروی بانک ملی -
پاساژ امینی .

نمایشگاهها :

شرکت زائد همیشه برای آسایش مسافرتین کوشا است ؟!
« از شعارهای شرکت زائد »

قابل توجه شرکت زائد !

چون عده زیادی از بانوان و دوشیزکان محترمه علاقه رافری
به پوشیدن دامن تنگ و چسبان دارند و هنگام سوار شدن به اتوبوسهای
شرکت زائد دچار اشکال میشوند و مردم هم بعللی نمیتوانند این علیا
مخدرات را بغل بکنند و در اتوبوس بگذارند لذا خواهشمند است آن
شرکت « که همیشه برای آسایش مسافرتین کوشا است ! » همتی بکند
و عده ای چشم و دل پاک را استخدام کند و در ایستگاههای مختلف نگهدارد
تا موقع سوار شدن این علیا مخدرات آنها را بغل کرده و توی
اتوبوسهای بنز بگذارند ؟! تا بدینوسیله از هر گونه ناراحتی تنگ
پوشان جلوگیری شود !

کسیکه نصف عمرش توی شرکت زائد
زائل شد ؟!
ر - مدنی

پدر - حالا هم که خرس کنده شدی باز بامادرت میری «حموم زنونه» ؟!
پسر - آره باباجون! پس چی؟ میرم حموم زنونه که با صبا بون گلنارامان، سروتتم روبشورم !

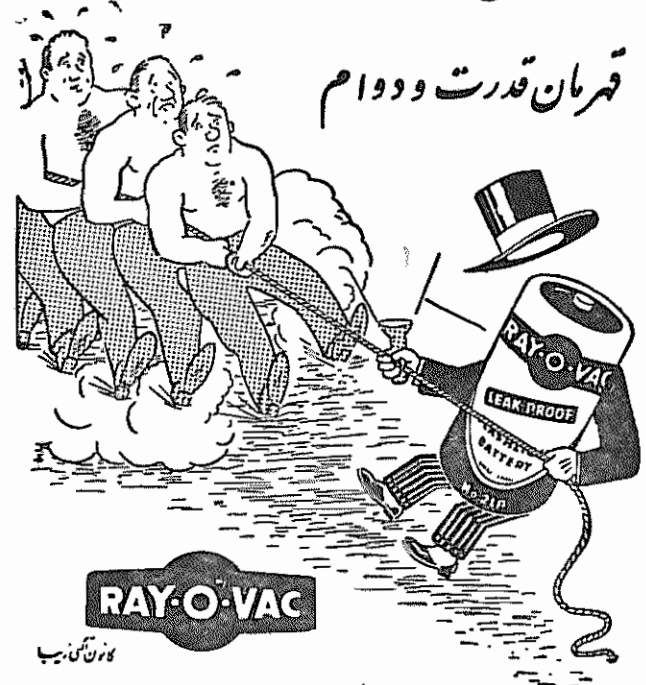
نکته	درد دل
اگر اتوبوسهای پر مسافر شرکت زائد نبود کار جیب برهای تهران لنگه میماند !	هر وقت خواستم خودم را کمی احساساتی نشان بدهم زخم گفت : «ورپریده ! بازرقتی مشروب خوردی» !
ح - ف	محمدعلی فتوت

تاریخ روز

امروز سه شنبه ۲۸ آبان ماه
۱۳۴۲ شمسی برابر با دوم رجب
قمری و درست مطابق با نوزدهم ماه
اجنبی ۱۹۶۳ است ، هم اکنون
انگشت ما را بازبان ترمیکنیم و
تاریخچه خود را ورق میزنیم تا
بینیم در روزی چون امروز کدام
یکی از بدبختیها بسراغمان آمد :
سه سال و یکماه و بیست و هشت
روز پیش در چنین روزی پس از
گرفتن دیپلم با قلبی مملو از عشق و
آرزو ، بارون بدیل را بستیم و بدقت
یکی از شرکتهای دولتی رقتیم تا
یک کاری بما بدهند و با اجازه تان
هنوز که هنوز است داریم میدویم
و عکس و روتوش و عدم سوء پیشینه
و معافی (معافی از این نظر که در
فاصله وعده های شرکت ، بنده
خدمت نظام را هم انجام داده ام!)
میبریم و میاریم و تهیه می کنیم .
چون غیر از این کارها چیز دیگری
در دفتر ثبت نشده لذا برنامه را
به همین جا خاتمه میدهیم !
... بای بای !
« .! »

ری . او . واک

قهرمان قدرت و دوام



RAY-O-VAC

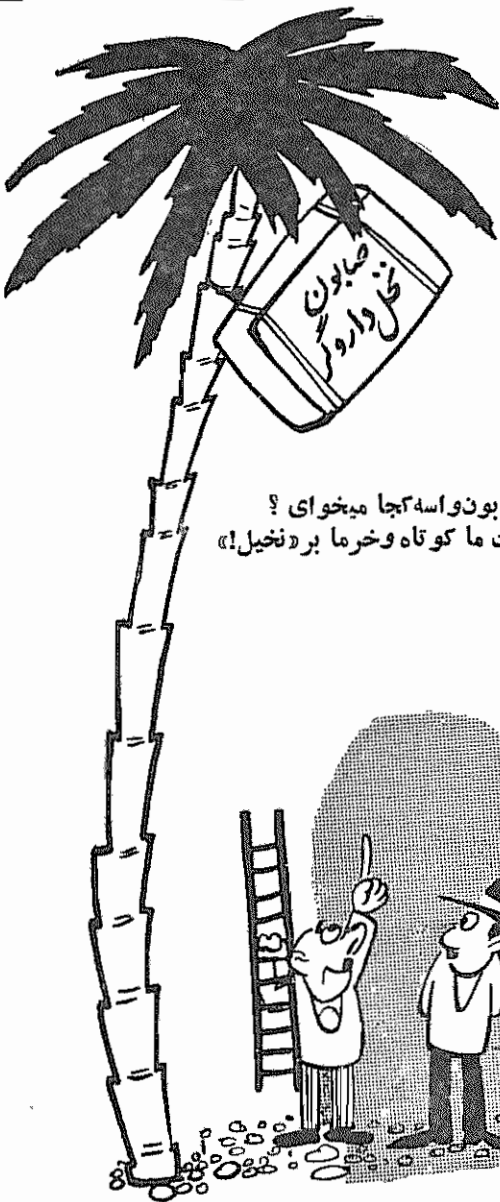
باطریهای ۱/۲ ولتی ری . او . واک دارای پوشش فلزی LEAK PROOF
بوده و در اثر ماندن هرگز کهنه نمیشود هنگام خاموش بودن رادیو خود بخود
شارژ میگردد .

باطریهای تجاری ری . او . واک برای همه نوع رادیو و چراغ قوه

نکته
وقتی نگودین دیم دیکتاتور است
ویت نام جنوبی برائی یک کودتای
نظامی کشته شد ظریفی گفت :
- نگودین دیم یکم «دیم»
بود ، بالاخره «فاق» شد .

درمان درد

آن مریضی که مرد، راحت شد
 از غم و رنج و فتنه دوران
 تازه صد سال زنده گر می‌بود
 عمر را میفروخت پس ارزان
 رفت زود و حساب خود را بست
 بیگمان شاد و راحت است الان
 مرد و راحت شد از دوا خوردن
 چونکه مرک است بهترین درمان
 ملك الموت خوش قیافه تر است
 از طبییی که نیست در غم جان
 گفته‌اند از قدیم قبل از ما
 شعرای سر آمد ایران
 « بتمنای گوشت مردن به
 که تقاضای زشت قصابان»



- نردبون واسه چا میخوای ؟
 - دست ما کوتاه و خرما بر «نخیل»!

محصولات داروگر

نشسته بود و يك میزد بقلیون
 (خیال بدنکن اونجاش نی پاش!)
 چرا اندام تو اینجور صافه ؟
 چو برک کل لطیفه هیکل تو ؟
 الهی من برم قربون نافت !
 که : «جون تو نباشه جون بابام»
 پربرویی و خوبی و ظرافت
 قشنگی‌ها که دارم نافت تا نافت!
 چرا ؟ چون از همه بهتر گرفتم
 نمر بخش و مفید و دلپذیره
 که کرده پرطراوت دست و رویم
 پاشوالان روان شو سوی بازار
 که باشد ازرقیبان بهترای بار!
 کره زد يك دوتا بر بند تنبان!
 که محصولات داروگر بگیرم

د شبی لیلی بخلوتگاه مجنون
 که مجنون دست خود را زد با و نجاش!
 باو گفت ای نگار خوش قیافه
 چرا اینجور ظریفه هیکل تو؟
 بگو یا من تو رمز این لطافت
 بیاسخ گفت لیلی کل اندام
 «من این زیبایی و حسن و لطافت
 تن همچون بلور و هیکل صاف
 ز محصولات داروگر گرفتم
 که داروگر بعالم بی نظیره
 ز نخل و نخل زیتونش چه گویم
 تو هم هستی اگر با من وفادار
 بخس از بهر من داروگرای بار
 چو بشنید این سخن مجنون مجننان !
 به لیلی گفت من الساعه میرم



گویونده - این دوست هزار تومنی رو که بردی میخوای چیکار کنی ؟
 برنده - ۵۰ هزار تومنشو میدم ویلا، ۵۰ هزار تومنشو میدم زیلا، زیلا رو میبرم ویلا،
 کیف میکنم با بقیه پیلا (۱)

۱- مقصود از «بقیه پیلا»، «بقیه پول» ست .



شوهر- چیه عزیزم ؟ بازم که عزا گرفتی !
 زن- ازدست این سگینه، چون منو میگیره تا اطاقهار و جارو کنه.
 شوهر- جوابش کن بره، چون برات يك چاروی نیتون خوشگل خریدم !

تکته
 «سرشناس» ترین افراد جامعه
 کچلها هستند !؟

دردسر «سال گیسسه»!

لابد خبرش بگوش شما هم
 رسیده که دولت ینگه دنیا برای
 اینکه ویتنام جنوبی را سر پا
 نگاهدارد و نگذارد کشورهای
 دیگر، این مملکت را از راه بدر
 کنند به بهانه وام دادن روزی يك
 میلیون دلار در آنجا خرج میکند
 یعنی سالیانه مبلغ ۳۶۵ میلیون
 دلار از در آمد دولت ینگه دنیا
 خرج تروخسک کردن ویتنام جنوبی
 میشود .
 البته این موضوع از نظر ما
 چندان مهم نیست چون بقول یارو
 گفتنی : «بهر کجا که روی آسمان
 همین رنگه است» .
 اما چیزی که بنظر ما خیلی
 مهم است و میخواهیم بان علت برای
 مسئولین امور وام دادنی ینگه دنیا
 دلسوزی کنیم اینستکه امسال ،
 بطوری که تقویم حاج مصباح و
 منجم الممالک نوشته ، سال گیسسه
 است و بجای ۳۶۵ روز ، ۳۶۶
 روز طول می کشد و با این حساب
 دولت ینگه دنیا باید يك میلیون
 دلاروام اضافی برای روز ششصد و

شصت و ششم به ویتنام بدهد تا بتواند
 از این کودتای موفقیت آمیزی که
 اخیراً انجام داده ، بنحو احسن
 استفاده ببرد .

الیگودرز:



شیراز:

کلنگ زنی بشهرستانها هم سرایت کرد!

روز پنجشنبه شانزدهم آبانماه صدراعظم کلنگی با تفاق چند تن از اعضاء کابینه بشیراز وارد شدو یکرست اولین کلنگ « بنای ساختمان ۵ باب آموزشگاه » را بزمین زد! نکته خوشمزه اینکه درست ۱۲ ساعت قبل ازورودهیئت دولت بشیراز نم نم بارانی بارید ولی صدراعظم این بارندگی خفیف را بحساب دولت گذاشت (!) و در مراسم کلنگ زدن گفت:

«خیلی خوشوقتم که با ورودما بشیراز بارندگی شروع شد!»

این جمله مدتها ورد زبان مردم شیراز بود وروز بعدقیهران کلنگ خاورمیانه درمیان هللهو شادی وخنده اهالی برای زدن کلنگ رهسپار بوشهر کردید!

خبردار شیرازی توفیق

پابلسر:

گرفتاریهای ما!

گویا شهرتار شهرماهیچوقت احتیاج به «جائی» ندارد که فکر میکند مردم این شهر هم احتیاج به «جائی» ندارند (!) زیرا اگر چنین نبود لاقول محضرضای مردم دراین شهریک آبریزگاه کوچولو درست میکرد تا خلق خودشان را راحت کنند! و سرتاسر کوچوپهشت مغازههای میدان و بانگ میلی را باکمال «ناجانومردی!» مبدل به آبریزگاه عمومی ناسازند!

موضوع دیگری که فوزبالاقوز ما اهالی شده اینست که کوچپه های ما شبها بجدی تاریک است که هر عابری از آن جا رد میشودخواه ناخواه «آلوده» میشود! و جمله «خدا اموات مصادر امورشهرتاری را بیمارزد!» را بر زبان جاری میسازد! از جمله چند روز قبل پیرمردی آفتا به بدست سرتاسر کوچپه ای را که عرض کردم بالا و پائین رفت و از ترس ریشخند عابرین جائی پیدا نکرد که خود را راحت کند و سرانجام، بر وی آن گذشت که بر کودک یکساله در رختخواب میکزد و بر زبانش همان جمله جاری شد که خدمتتان عرض کردم!

پابلسر: «عاده حقیقت»

آرزوها سراب بود!

از تیر ادبی که برای این مطلب گذاشتم دلخور نشوید آخر اوضاع وقتی زیاد خراب شود احساسات غلیظه آدم رقیقه! میشود.

ما هم يك وقتی امیدها و آرزوها داشتیم! می گفتیم اگر هیچ نداریم در عوض روزی این بخش تبدیل بشهرستان میشود و کبکمان خروس می خوانند!.. بالاخره انتظارمان بسر رسید و الیگودرز بشهرستان تبدیل شد ولی دومرتبه «انتظارات» شروع شد و مدتی هم ادامه پیدا کرد ولی شهرستان شدن الیگودرز هم هیچ دردی را دوا نکرد و وضع ما سر سوزنی با سابق فرق نداشت بالاخره خود اهالی از رو رفتند و گفتند شهرستانی که يك بیمارستان نداشته باشد که شهرستان نیست باینجهت خودشان دست بکار شدند و با هرزحمتی بود بیمارستانی ساختند و از مسئولین خواستند که آنها افتتاح کنند ولی هنوز که هنوز است از افتتاح آن خبری نیست خواستیم با اطلاع مسئولین برسانیم ما آنچه از دستمان برمی آمد کردیم بیمارستان حاضر است و مریض هم تادلتان بخواید آماده بخدما! لاقول اگر نمیخواهند د کتر و دوا بفرستند بما بگویند تا این بار هم دست بالا کنیم و چند نفر را خودمان بخارج بفرستیم تا د کتر بشوند و بر گردند بلکه این بیمارستان افتتاح شود! الیگودرز: «م-ب-احدی»

کاکا- عوض آنها من بشما میگویم دستی را که میخواستید بالا کنید، بالا کنید چون همین جواب راهم ممکن است ده سال طول بکشد تا بشما بدهند!

آبادان:

همزیستی مسالمت آمیز! اینجانب پشه «آ نوقل» نهایت سپاسگزار خواهم بود چنانچه مراتب زیر را در آن روزنامه درج فرمائید: همانطور که خاطر مبارک مستحضر است چندی است روزانه در حدود دهالی بیست نفر بشر دوپا از اهالی آبادان وسیله همنوعان غیور ماروانه بیمارستانها شده بعلت نبودن جا در پشت در بیمارستان چشم براه عزرائیل می باشند و از آنجائیکه این پیروزی بزرگ بدون کمک سازمان ریشه کنی مالاریا بهیچوجه برای مامقدور نبوده لذا لازم میدانم بدینوسیله از طرف خود و تمام همنوعان خود از همکاری صمیمانه سازمان ریشه کنی مالاریا در جنوب تشکر کنم و امیدوارم این «همزیستی مسالمت آمیز ما و سازمان» نمونه خوبی برای سران دول بزرگ و سرمشقی برای همه میکربها وحشرات و درندگان و سازمانهای عریض و طویل مبارزه با آنها باشد و اطمینان می دهیم که با همکاری سازمان ریشه کنی مالاریا، بزودی آدمیزاد در این منطقه

سیاست دولت حمایت معقول از صنایع داخلی است - «صدر اعظم»

«آغاز حمایت» گردن شکسته قومنی

اگر توهم چومن خسته، مبتلای برای! درون حجره تونیست کاغذی و دواتی بیا و بشنو صدای کلنگ از ره ایمان! سپس تو زیر سبیلی نثار کن صلواتی که نیست عاقبت کار برمن وتو هویدا توهرچه زورزنی باز کیچ وکنگی و ماتی مگر نسیم سحر، گاهگاه سوی تو آرد خبز ز جانب دولت و گرنه بی خبرانی بسر نباشدت ار سایه حمایت دولت نه از برای تو نفعی، نه بپر عمر نباتی اگر بگوش تو، بازور، پنبهها نچپانم خدا نکرده بگوشت رسد گهی اصواتی! که ممکن است رسد زان صدا بگوش تو ناگاه زروی بیخبری یاز جهل تو صدماتی! ولیك يك خبری هست و بایدش بنیوشی بگوش جان خود، ای آنکه تشنه جنب فراتی که گشته بهر حمایت ز صنعت تو فراهم وسیله هائی و ابزارهائی و ادواتی شروع کار، حمایت ز روغنی است که باشد بنام «روغن حجله خراب ساز نباتی»!



آره راست میگه، اینکار فقط مخصوص ماست!؟

حکم کیمیا را پیدا کند! با تقدیم احترامات پشه مالاریا: «آ نوقل» شوشتر:

شهر ظلمات!

اگر داری تو عقل ودانش وهوش، بیاشنو حدیث برق «ترشوش!» (یعنی شوشتر!)

کاکای عزیز چند نصیحت بهت می کنم اول اینکه شبها بشوشتر نیا - چون اگر آمدی یاد شهر ظلمات میافتی و خیابانها بقدری تاریک و دراماتیک است که غفلتاً ممکن است در یکی از چاله های خیابان تا کمر فرو بروی! مسئولین امور میگویند علت ضعیف بودن برق نبودن آب است که توربین را نمیتواند حرکت بدهد. حال اقرار است همه مردم جمع شوند و پیشنهادی بشرکت بدهند که عده ای را استخدام کند که به «توربین» فوت کنند بلکه از این راه برق شهر قوی شود!

تقاضای سیزده های مازندران

کشاورزهای سیزده های مازندران که آدمهای قانعی هستند وقتیکه هرچه صبر کردند دیدند از «کمک» شیر و خورشید خبری نیست از مسئولین امور تقاضای «وام» کردند ولی الآن مدتیست که از آنهم خبری نیست! کاکا - باباشماها هم بدتر از من چه آدمهای صاف و ساده ای هستید. اگر می بینید دولت از این «وام» میگردد علت آنستکه در عوض «نفت» داره که به وام دهنده ها بدهد بخورند و دعا کنند ولی شما چی که حتی يك قاشق چائنی خوری نفت پیدا نمیکنید توی چراغتان بریزید!؟



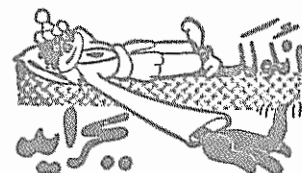
جمع وجورکننده: چراغ موشی

- «با که گویم غم آن دلبر هر جائی را؟» که زند بر سر من لنگه دم پائی را! ایرج خواجه نوری
«ای نسیم سحر، آرامگه یار کجاست؟» نفله کشته عقب کار، بگو کار کجاست؟ کویت - محمد عزیزی
«گفت با جوجه مرغ کی هشیار: تخم کنده عزیز من، مگذار! چنین گفت رستم با سفند بار: کزین نطقها بر نخیزد بخارا! رضائی»
«سرم راس سری متراش ای استاد سلمانی» که من سالی زنا چاری دوبار آمیم سلمانی! محمد اصلانی
«بزم تو به سحر گفتم استخاره کنم لباس کهنه خود را رفود دوباره کنم بیبهبان - فشرده
«دل میرود ز دستم صاحب دلان خدارا» پول یتیم خوردن قارون کند گدارا! محمود بهر از نیا
«ایکه گفتمی هیچ مشکل چون فراق یار نیست» طعنه مادر زخم کمتر زیش مار نیست! «اکبر چها ندیده»

ورودیه بجای شهری

طبق اظهار سخنگوی وزارت جلیله معارف: روز شنبه گذشته اولین جلسه سمینار «مبارزه با بیسوادی» در تالار موزه ایران - باستان گشایش یافت ... و طبق اظهار سخنگوی روزنامه توفیق چون مدت این سمینار بطور قطع از «یکسال» کمتر خواهد بود لذا از شرکت کنندگان جلسات بعدی «شهریه» گرفته نخواهد شد و فقط مبلغی بعنوان «ورودیه!» اخذ میگردد چون مسئله «سواد» و «مبارزه با بیسوادی» در میان است و بهر حال باید پولی گرفته شود!

- سلامتی!
احمد آقا که هفته ای هشت روز مست بود یکرودز برای خرید پارچه بد کان پارچه فروشی رفت. وقتی پارچه را خرید صاحب مغازه مشغول قیچی کردن آن شد و طبق معمول گفت: سلامتی...
احمد آقا هم که خیال میکرد توی دکان قارابط است سری جنباند و گفت: نوش!
شیراز: بچه زرافه»



مهر ایران دولت چگونه رفت
و چگونه آمد؟
کاکا - اونجوری رفت، اینجوری آمد!!
کیهان - کوری صدای دزدی
را پس از دهسال تشخیص داد و او
را دستگیر کرد.
ممولی - الهی درد و بلاش بخوره
تو سر چشم دارها!!
اطلاعات - رقاصه نیمه لخت
جلب شد.
توفیق - حتماً برای اینکه نیمه
لخت بوده و تمام لخت نبوده؟!
کیهان - اجناس مغازه را
بتدریج سرق می کردند؟
ممولی - عجب آدمهای تنبلی!
سپید و سیاه - عجب، پس
اینها هم میتوانند کلنگ بزنند.
کاکا - اکه صدراعظم پیشون مجال
بده!
مهر ایران - اگر یک روز شهردار
شهر خود شوید چه میکنید؟
کاکا - استعفا!
پیغام امروز - آمریکا از کودتای
ویتنام راضی است.
انگولکچی - آدم از خود راضی
که میکن همیندیگه!
هفتگی - مک میلان، سیاست
را بوسید و کنار گذاشت.
کاکا - سیاست، مک میلان را بوسید
و کنار گذاشت.

کیهان - داماد فضائی شوروی چاق
بود و حلقه ازدواج بدستش نرفت.
کاکا - خدایا گردن ما را هم چاق
کن!
اطلاعات - وروشیاف گفت بر
خلاف گفته خروشیف من زنان و
خاصه زنان شوروی را دوست دارم.
کاکا - (خیلی یواش، بطوریکه
کشیز خانم نفیهد) منم همینطور!
روشنفکر - او مردی برجسته
خواهد شد.
ممولی - بشرطی که برجستگیش
مثل مال خانمها تقلبی نباشد!
تهران نمصور - پدر، تو دروغ
میکوی.

انگولکچی - اینجا جای بابای
دروغگو!!
روشنفکر - نارملا، خواننده
ترانه های غم انگیز...
توفیق - .. و وحشت انگیز!
کیهان - مادام نهو گفت: اگر
منفید باشد، خود کشی میکنم.
کشیز خانم - البته که منفیده!
کیهان - دولت سعودی به
کمپانیهای نفت اختصار کرد.
کاکا - اون مختاره!
اطلاعات - سیمای جدید بازار...
توفیق - «سیماش» قاطی شده!
پست تهران - هیئت معتمدان
از اول آذر پیرونده های وزرا
رسیدگی میکند.
کاکا - کی پیرونده هیئت معتمدان
رسیدگی میکنند!
اطلاعات - حاج سالمی و پسرش
را دزدان ربوندند.

صف

گناه در حال مرض بهر دو صف بسته ایم
گناه ناک و گرسنه بهر غذا صف بسته ایم
تا بصدر حمت، شویم اندر، آتو بوسی سوار
صبح ها و ظهرها و عصرها صف بسته ایم
تا دوان گیریم از بعدسه ساعت انتظار
بر در خباز، ماهم چون شما صف بسته ایم
بهر هر فیلمی که در آن دلبری چون سو فیاست
شب بدنبال بلیط سینما صف بسته ایم
بر در هر خانه ای گانچای نذری پخته اند
بادیه بردست چون مشتگی گدا صف بسته ایم
هر زمان قند و شکر را جیره بندی کرده اند
بهر یک کیلو شکر در شصت جا صف بسته ایم
بر در دولت سر ای دوستان در روز عید
بهر سورا اندر کمال اشتها صف بسته ایم
نیمی از عمر عزیز ما صف بستن گذشت
بسکه هر روز از بی هر چیز ما صف بسته ایم
غافل از اتلاف وقت پر بهای خویشتن
بهر کسب چیزهایی کم بها صف بسته ایم
از برای کسب منصب یا که احراز مقام
بر در آراباب، همچون اغنیاصف بسته ایم
چونکه ما در سر ای بخت هرگز راه نیست
بر در این بارگاه آخر چرا صف بسته ایم



خروس لاری

«مبارزه با دود همچنان ادامه دارد» - جرايد



قربان داشت دوده کرد جلبش کردم؟!

فيلم هفته



«دختری سنگسار میشود!»

تمبر یادبود!!

ساختمان پست و تلگراف
رودرس پس از آنکه مدتها برای
تعمیر آن با مرکز مکتبه عمل آمد
بالاخره فروریخت و خساراتی بیار
آورد.
بعقیده مامستولین مربوطه
قبل از آنکه بیخودی برای خودشان
گرفتاری درست کنند و فکری
برای تجدید بنای ساختمان مزبور
بکنند که نامه ها و امانات مردم
زودتر بدستشان برسد باید اقدام
بجای چند سری «تمبر یادبود»
جدید کنند تا خاطرهای از این فرو
ریختن پستی باقی بماند!

حاضیه ای بر خبری!

رئیس دانشسرای عالی بخبر نگاران
جرايد اظهار داشت که سال آینده
پنج هزار دانشجو در دانشسرای عالی
صنعتی برای تربیت شدن در رشته
کشاورزی پذیرفته خواهند شد.
ولی بعقیده کارشناس کشاورزی
توفیق سال آینده که سهل است تا
سی سال دیگر هم دانشسرای عالی
صنعتی پنج هزار دانشجو بخود
نخواهد دید زیرا اگر یک دانشجو
آنقدر پول داشته باشد که بتواند
شهریه و ورودیه دانشسرای مزبور
را بدهد می رود نصف املاک مزروعی
این مملکت را میخرد، چرا برود
دانشجو بشود!..

ماهی قسطنطنیه

فروشگاه «سوپرا قساط» بدینوسیله با اطلاع اهالی محترم
تهران و حومه میرساند که حاضر است بهترین ماهی سفید بیخ
زده را با «پیش قسط» نازلی در اختیار علاقمندان بگذارد!
«پیش قسط»ها بطور مسلم از یک سوم حقوق خریداران
حقوق بگیر تجاوزه خواهد کرد و برای بقیه قسطها نیز همه نوع
و نیکه حتی وثیقه ملکی (!) قبول میشود ضمناً متخصصین فروشگاه
برای کسانی که بخواهند شراکتاً یک ماهی بخرند تسهیلات
لازم را فراهم کرده و ماهیها و قساط آنها را با آخرین سیستم
حسابداری و محاسبات فنی! نصف نموده و در اختیار آنها
خواهند گذاشت!

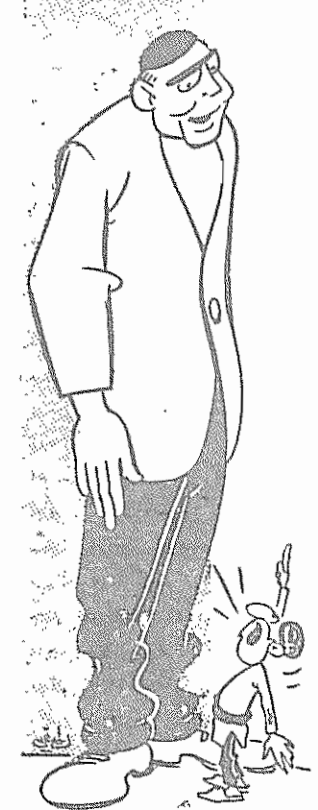
آدم سرشناس

فلانی شد و کیل و بنده کردم
تلگرافی که: «جای بس سیاست است»
ولیکن اینچنین آمد جوابش
چنین شخصی در اینچنان شناس است
چوز قانی

نفتی بنفع ایران تغییر کرد.
توفیق - ای بابا، ما راضی بضرر
اونهایستیم!
پیغام امروز - دولت با تمام
قوا از بهره مالکانه پشتیبانی میکند.
کاکا - خوب الحمدلله که مرحله
دوم اصلاحات ارضی هم شروع شد!

- فرهنگ توفیقی
- اگر: دودسیگار رستم!
- سگ: پاسداری که هیچوقت
- پستش عوض نمیشود!
- کرج: ابوالقاسم صاهقی
- فاخن: اسلحه سردخانمها!
- شرکتزائد: کوره آدم پزی
- وطنی!
- خدا کرم جلیوند
- خودکار: خود نویس سنگدل!
- م - محمدی
- شاخ ماو: بیلاخ دو قلو!
- باجی خانم
- صدراعظم: کارخانه وعده
- سازی!
- ملت: باطری شارژ شده از
- وعده!
- گوش: در دروازه رجال!
- سیخو نکه: دانه کیون، الاغ!
- تخم مرغ: پشگل خوردنی!
- «مسعود»

مرد غول پیکر آذربایجانی ۲ متر و ۳۵ سانت قد دارد... - جرايد



ملت - داداش تو کجا بودی
که تو سری نخوردی اینقدر قد
کشیدی؟!



بنده مدتی است همچو یواشجه
یواشجه ، گاهگاهی « بر سیبل
استمرازا» بپردانه بپردانه، سرفه‌های
ملیح میکنم . گاهی بو سرفه‌ها
مثل صدای خروس اخته از منیم
سینه خارج میشود بطوریکه هر
بیردفعه که سرفه میکنم، بوشلخته
خانم مرغ همسایه از پشت دیوار
میپردیو خاری، چشمهای هیزش را
بویاندا او یاندا میگردداند میگردد
«قدقدقد!» . ملاحظه بویورون
سالوزمانه نموده اولوپ؟!

روزهای اول که لعنتی سرفه
شروع اولدی بنده طبق معمول
هموطنان، اعتنا ایلمه دیم تا اینکه
هر گون هر گون بترشدیدشد، فکر
وخیالات کلدی منیم باشیم که
پرورد کارا، در این فصل آبان، بوقدر
سرفه مرفه نهمعنی دارد، دیدم خیر
«یوم البدتر» میشود. پولمول هم که
الحمدلله در بساط بوخوردور بروم
بدم جناب دکتر نسخه‌های ایرمی
تومن، آتمیش تومن بدهدمنه. ایله
همین جور نکرانیم ادامه واردی تا
اینکه بیرباخچی آدم که همسایه
ماست و بواسطه کهولت و کوچالیخ
او را چوخ احترام میگذااریم
پریروز آمده بود بیزیم ایوه
بمنظور عیادت، گفت کیشی
خدا بدندهد ، نوخوش شدهئی؟ ،
گفتم هن ... دا!! گفت نوخوشلوخ
ازچه سیستمی است؟ ... دیدم
سیستم ۶۳، یعنی ملیح «اوسکور
ماخ» ... اوسکور ماخ همان سرفه
کردن است . در این موقع سرفه
تشریف کتیردی ، متوالیا او هو ،
او هو، او هو ، بطوریکه باز برای
صدمین و سیصدمین دفعه ، مرغ
همسایه بهوای آنکه من خروس
اولیشم آمد بالای دیوار ا بهر-
صورت پیر مرد وقتی یاخچی منیم
سرفه‌ها را تماشا کرد ، شروع کرد
مسخره ایله ماخ!! نزدیک بود از
کوره خارج بشوم . گفتم یه مسخره
ایلرسن؟ گفت بالام جان ، اینکه
طبیب گیت ماخ ندارد ، سنین
نوخوشلوخ ، بیر مطلب اجتماعی
دور! گفتم عجب! بیماری که
اجتماعی اولماز! گفت حالا که
اولوپ. گفتم چطور؟ گفت اساساً منه

حکم انتقال!

چند روز پیش یکی ازو کلا
شهرستانی که با یکی از رفقای
پارلمانیش درد دل میکرد، ضمن
صحبت میگوید:

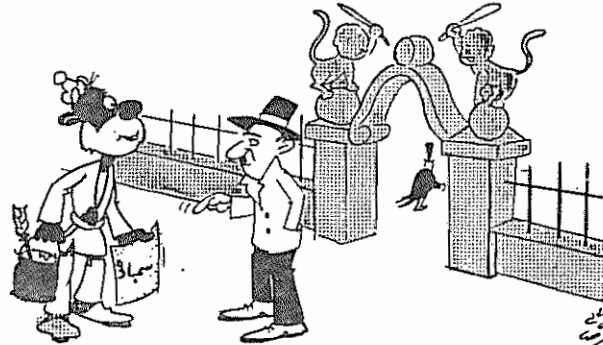
یک خانه ترو تمیز گیر
آوردم که از همه لحاظ در شأن
یک «وکیل درجه اول!» مجلس
است ، محلش هم مناسب است چون
نزدیک «اداره!» است (البته
مقصودش از اداره اش «مجلس» بود!
فقط شك دارم که کرایه اش بکنم
یا نکنم؟
رفیقش میگوید :

یک کارگر حمام دیپلم متوسطه
گرفت .

چو آواز!
گفت : «دیپلم» گرفت دلا کی
هیچ آیا تو هم خبرداری؟
گفتم : آری ، مبارکش باشد
چون گرفته «جواز بیکاری!»
چراغ موشی

چرا شك داری؟
جواب میدهد :
آخر یک وقت من خانه کرایه
میکنم وفردا دولت بهش بیکاری
منتقل میکند!!

« در هفته گذشته ، مجلس متشنج شد و رئیس زنگ زد.» - جراید



«کاکا چون کجا میری با «سمباده» و «نفت»
کاکا - شنیدم رئیس مجلس «زنگ» زده میرم پاتش کنم!

چشمن تولاک

پروین را روی کاغذ گلاسه با چاپ
رتگی، روی جلد و پشت جلد چاپ
می کنند و بخورد خلق الله میدهند .
بنابراین ما پیشنهاد می کنیم که
برای قدردانی از اللهوردی که با
کشتن پروین ، این نان را توی
سفره اهل بخیه گذاشته است ،
جشن بزگی بمناسبت سال تولد
اوترتیب بدهند و باین پانه هم که
شده یک عکس بدرد خور دیگر از
پروین چاپ کنند و بدینوسیله روح
آن مرحوم راشاد نمایند .

با اینکه بیش از ده ماه از قتل
پروین و نزدیک یکماه از اعدام
اللهوردی میگذرد و باصطلاح کلک
قضیه کنده شده است ، معذالک
هنوز که هنوز است جراید سیاسی
این سوژه نان و آب دار را ول
نمی کنند و بمناسبات مختلف مثلاً:
شب هفت پروین، شب چله پروین
شب سال پروین، شب هفت اللهوردی
شب چله اللهوردی ، خواب نما شدن
هم زندان اللهوردی سرما خوردن
زن برادر اللهوردی و غیره ، عکس

شعر ضربی :

نیگا بدست ننه کن مثل ننه غریبله کن!

م . گوی

دختر مدپرست من ، با اینکه مثل عنتری
صب که میشه تا بوقسگ ، با اینوری با او نوری
با نیم وجب قد و بالا ، همش بشکر شوهری
حیا کن آخه دختره ، ترک «قر» و «قمبیل» کن
نیگا بدست ننه کن - مثل ننه غریبله کن!

تو هم برو چو دخترا ، کاوا بخیر بلوز بیاف
نه اینکه یکهو بیافی ، بشن و روز بروز بیاف
از حالا که جوونی تا وقتی در آری قوز ، بیاف
هر چی که من بهت میگم ، توی گوشت فتیله کن
نیگا بدست ننه کن - مثل ننه غریبله کن!

«جمیله» توی کافه ها ، رقصای عالی میکنه!
باقر و غمزه مردمو ، حالی بحالی میکنه!
آخر کار هم که میشه ، کیسه رو خالی میکنه!
مشق تو در دار بنویس ، نه تقلید جمیله کن
نیگا بدست ننه کن - مثل ننه غریبله کن!

آدم باید تو زندگی همیشه مثل شیر باشه
نه اینکه مثل بعضیا ساکت و سربزیر باشه
نه اینکه حیل بزنه ، مثل روباه پیر باشه
تو هم ییا، چون ننه ، ترک دروغ و حیل کن
نیگا بدست ننه کن - مثل ننه غریبله کن!

با من پیر و مردنی ، همش یکی بدو نکن
رخت فقیر و نه بیوش ، فکر لباس نو نکن
باز به تون واشکنه ، هی هوس پلونکن
اشکنه هم که میبزی ، توش کمی «شنیلله» کن
نیگا بدست ننه کن - مثل ننه غریبله کن!

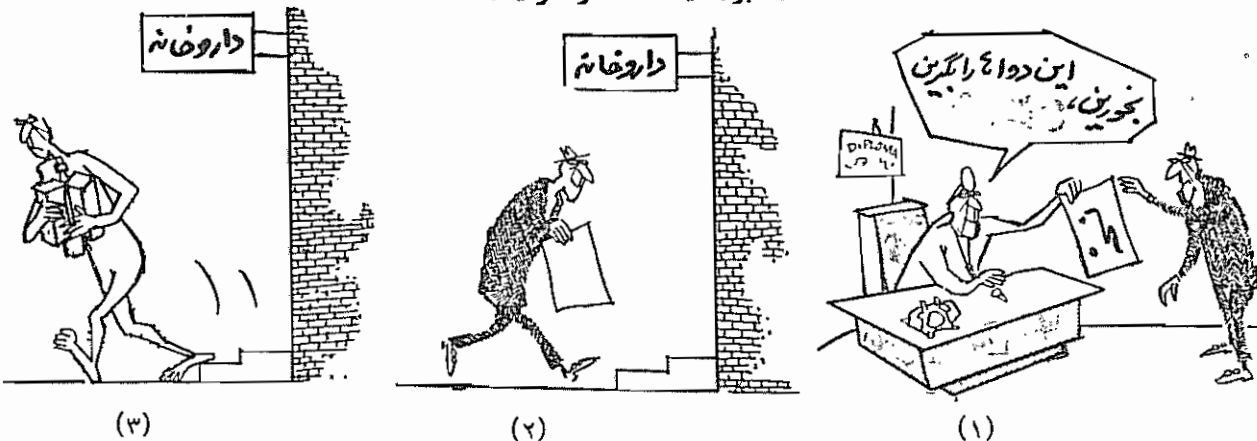
لطیفه!

حسن آقا ، مثل اینکه
خروستان دوسه روزه بجای «قوقو»
لیقوقو» کردن ، مثل مرغ کرچ
هی «قوقو» میکند ، نکند مریض
شده باشد .
- مریض که نشده ، اما
اینطور که والده آقا مصطفی میگفت
پس پریروزها پریده روی طاقچه
آشپزخانه و توی قوطی روغن نباتی
را نوک زده؟!

پیشنهاد!

چون این او اخر معمول
شده که هر کار اصلاحی را با زدن
اولین کلنگ انجام دهند لذا
پیشنهاد میکنیم که سلما آنها هم
قبل از اصلاح سروریش هر مشتری،
اول يك کلنگ توی کله یا صورت
او بکوبند بعد شروع کنند به
«اصلاح» کردن سرو صورتش!؟
عبدلی

« روز بروز قیمت دو اگر انتر میشود »



(۳)

(۲)

(۱)

روزنامه‌ها نوشتند :

«صلاح بیطار» به نیابت شورای
فرماندهی انقلاب سوریه منصوب شد
وظیفی گفت :
دوستانش اگر که میبودند
آگه از فن مملکت داری
جای پست جدید ، حق آن بود
که کنندش وزیر بیطاری!! ها نو

ریزه کاریهای کلنگی کردن يك
ساختمان از اول تا آخر تدریس میشود
بشتابید که غفلت موجب
ندامت است!!
شاپرک

اطلاعیه

بدینوسیله با اطلاع کلیه
علاقتمندان رشته‌های کلنگ شناسی
و کلنگ زنی میرساند که کلاسهای
این دانشکده از تاریخ اول دیماه
سال جاری در کاخ نخست وزیری
تشکیل و شروع بکار خواهد نمود.
در این کلاسهای چهارترم،
کلیه نکات مربوط به کلنگ و
کلنگ زدن زیر نظر استاد اول
«کلنگ شناسی» جناب آقای
صدراعظم کلنگی ، طرح و تمام

گفتگوی شاعر مدرسه‌های اماسالی

شاعر اولی - تومیکی آخرش
امیر ارسلان به فرخ لقا میرسه؟
شاعر دومی - نمیدونم والله.
- دلت هم نمیخواد موضوع را
بدونی؟
- چرا اتفاقاً خیلی دلم میخواد!
- خوب فردا صبح زود ترس
کلاس بیا چون آقای دبیر قبول
داده بقیه ماجرا را برای شاگردا
تعریف کند!
صدیقه - رحیم زاده

مثل خروس اخته بصدادر میآورد!
گفتم پس منیم تکلیفیم نه
دور؟ . گفت عمو منکه لاپ پوست
کنده عرض ایله دیم، پیش از آنکه
بوسرفه‌های ملیح تبدیل به سکنه
ملیح بشود فوراً مین ماشینه فرار
کن اردبیل دن ، سر دو روز ، از
خروسی تبدیل بهمان آدم حسابی
اولارسن . منم تصمیم توت میشم
کاچیم ولایته از همانجا سیزمه زامح
خواهم بود . اجر همگی بادود و
باسمینار تازه آن .

نگارنگار

نگته‌های دست‌اول و دست دوم، نو نیم‌دار و نیم‌جک‌کش‌وسط، از پس و پیش و جلو و عقب و وسط پرده، با عکس و تفصیلات!

نگته اول - از مهمترین اخبار این هفته، خبر بیهجت اثر تکمیل ساختمان نیمه‌تمام مجلس شورای است که گویا بزودی زود آترابا تمام خواهند رسانید.

خبر نگاران مامعتقدند که با اینوضع قول آقای صدراعظم‌مینی بر اینکه «تا چند ماه دیگر، بعلت زیادی کارهای عمرانی، یکنفر عمه پیدا نخواهد شد» رفته‌رفته صورت عمل بخود میگیرد و کارهای بزرگ عمرانی، از تکمیل بنای مجلس شورا آغاز میشود، در ضمن شرکت «سی بند» نیز که در یکی دوسال اخیر کلی خسارت دیده، مجدداً میتواند بخدمات ارزنده خود ادامه داده و جبران مافات کند.

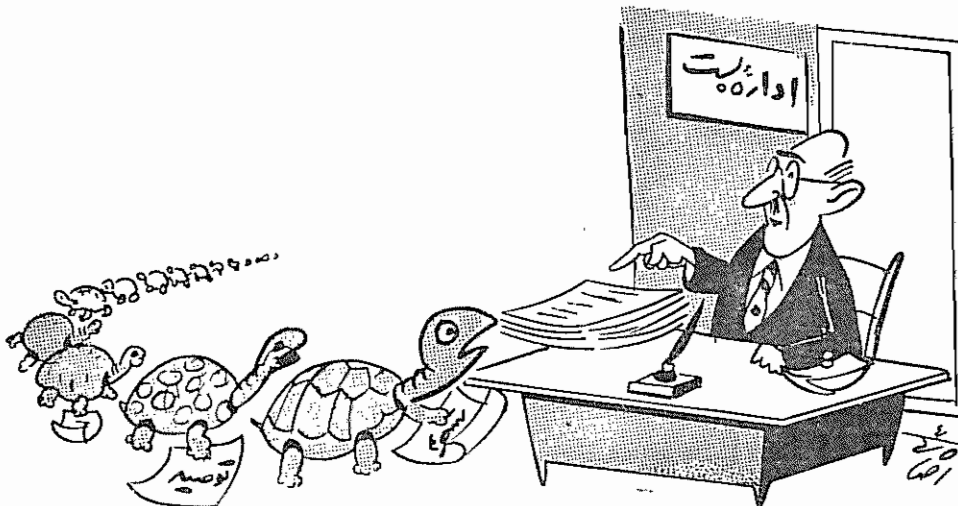
نگته دیگر - چون دوفتر از معاونین وزارت کار اخیراً بوکالت مجلس شورای انتخاب شده‌اند، لذا آقای وزیر کار مشغول مطالعه است تا بجای آنها، دو معاون دیگر برای خودش انتخاب نماید.

بعقیده کا کا، در حقیقت این خبر باعث انبساط خاطر عموم بیکارها گردیده است زیرا اولابا وکیل شدن معاونین سابق، وزرات کار، توانسته است بوطفیقه اصلی خودش که پیدا کردن کار است عمل کند ثانیاً، بکار گماردن دو معاون جدید نیز خودش کلی کار است که امیدواریم همچنان ادامه پیدا کند باینمعنی که مرتباً آقایان معاونین بوکالت برسند و جای خودشان را به اشخاص بیکار دیگر بدهند؟!

نگته دیگر - حالا که صحبت از کارو بیکاران بمیان آمد بد نیست این خبر را هم با اطلاع شما برسانیم که اخیراً یکی از شعرا بسمت بازرسی دولت در بانک رهمنی منصوب و مشغول شعر گفتن شده!

ماضمن اظهار خوشوقتی از این انتصاب شاعرانه امیدواریم همکار شاعر پیشه ما بتوانند در جواب مراجعین بانك که همگی تقاضای وام دارند اشعار موزون و قافیه دار تحویل بدهند زیرا در گذشته هم مسئولین بانك در جواب مراجعه کنندگان مقداری «شعر» میگفتند ولی شعری وزن و قافیه!

نگته دیگر - در جزء بیست و نهم باید بعرض برسانیم اخیراً جوان سی ساله‌ئی خود کشی کرده که در جیب او نامه‌ئی باین مضمون پیدا کرده‌اند: « چون میل داشتم در جوانی بمیرم خود کشی کردم، خواهش



رئیس بست - شما همه شرایط را دارید اما چون کمی عجول هستید بدرد ما نمیخورید!؟

کار بیکاری!

هر هفته به پنج نفر از کسانی که جواب درست جدولیای توفیق هفتگی را برای ما فرستند پنج اشتراك ششماهه ماهنامه توفیق جایزد می‌دهیم!

ذوق تو امتحان کن!

قطاری:

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
●							●
●							
●							
●							
●							
●							
●							

۱ - دلایر انبیا - این جور جوش میزند ۲ - دلها میزنند ۳ - یکی از دو تاقیه صورت - خوابش خیلی وزین است ۴ - بی سواد بی سوات - ان موقع ها که کتاب و معلم و جا بودتوی مدارس میدادند! ۵ - مستها «نی» را اینطور می بینند -

مرغابی از بیخ عرب ۶ - کردن ملت از آنهم ناز کتر است - باشروع شدن محاکمه اش اولین فیلم باد کستری در دوره جدید بروی صحنه میاید!

۷ - «راه آب» برق! ۸ - محل کنفرانس بیکارها!

مناری: ۱ - آب انقلابی! - از مکیدنیا ۲ - بیل چوبی ۳ - «نر» که روغن نباتی خورده و کله باشده! - درختی روی سر! - سورنا تمام ۴ - البیابان (۱) - ۳/۵ - کیهان!! ۵ - آدم دست و دل باز - کله رجال این طور بست ۶ - دندان! ۷ - قهرمان پرش حشرات! - این «هر با» هم «ما» را گذاشت و رفت! - بیخ ۸ - زند کی ماهم مثل شهریه دانشجوها اینجوریه!

«علیرضا شبیر»

حل جدول شماره ۳۱

افقی: ۱ - جنگ سرد ۲ - فر - لك - مت ۳ - عنتر ۴ - لوس - هیقیر (رقیده) ۵ - وصله - قوز ۶ - یویو ۷ - هر - چو - من ۸ - مدیر کل. عمودی: ۱ - فالوده ۲ - جر - و ص - رم - ۳ - علی ۴ - کلن - هوچی ۵ - سکنه - یور ۶ - ریفو ۷ - دم - قو - مل ۸ - تارزان.

برندگان جدول شماره ۳۱

۱ - اصفهان: آقای اصغر قولیگی ۲ - تهران: دوشیزه ص - ن: آهنیا ۳ - قم: آقای قنبر کاشانی ۴ - تهران: آقای علاء الدین دانشور علوی ۵ - شیراز: آقای ماشاءالله پوست فروش.

توپیک بچا!

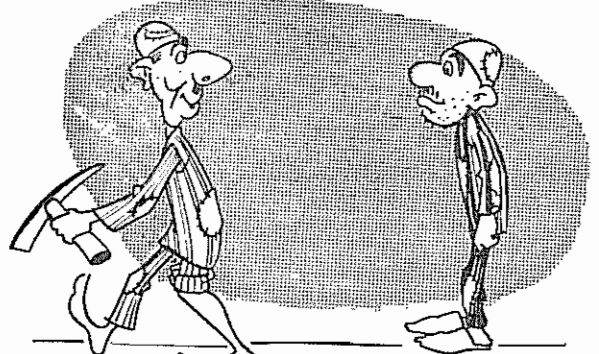
پیدا شدن مرد غول پیکر آذربایجانی را در این دوران بی سوژی که به کلیه مطبوعات ریز و درشت کشور گل و اعدام تبریک گفته، امیدواریم مشارالیه بتواند از زیر بار مصاحبه‌های پی‌درپی و رپر تازهای پنج صفحه‌ای همراه با عکس و تفصیلات جان سالم بدر ببرد تا مثل پیر مرد ۱۸۵ ساله کذائی سر بزنگاه و موقع «سهراب کشی» سوژه، کنده اش کشیده نشود و بر سرای باقی نشتابد! شاپرک

دکتر چی...؟!!

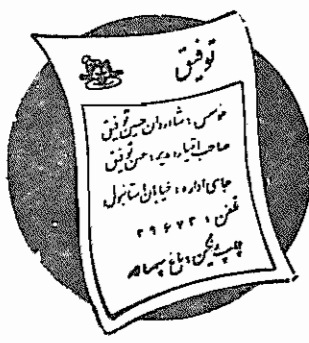
«... یگروز یکنفر بمن رسید و گفت آقای دکتر سرم درد می‌کند، چکنم؟ باو گفتم من چه میدانم؟ گفت پس تو دکتر چی هستی؟ گفتم دکتر حرف مفت! از نطق دکتر شیق در مجلس دعا و ثنا

کا کا توفیق - خوب، الحمدولله، خدا را شکر که بالاخره رشته تخصص دکتر شیق معلوم شد! اما ضمناً باید اینرا هم بعرض برسانیم که ایشان کم لطفی فرموده‌اند و هرگز حرف مفت نمی‌زنند چون تا آنجا که ما اطلاع داریم برای همین حرف‌هاشان جرینگی ماهی - ۲/۵۰۰/ تومن دریافت می‌کنند!

اینستکه عکس مراقاب کرده و بالای در مقبره‌ام بگوید! ملاحظه میفرمائید مثل اینکه روغن نباتی، علاوه بر همه مزایائی که دارد جنون هم می‌آورد! **نگته دیگر -** چون دیگر گفتنی و نوشتنی باقی نمانده لذا نکته‌ها را همین جا ختم می‌کنیم و بشما سفارش می‌کنیم که اگر میخواهید تا هفته آینده مرتباً بخندید بجای توفیق اخبار مجلس را قرائت فرمائید. یا هو



- کجا داری میری؟ - میرم نخست وزیر بشم!؟





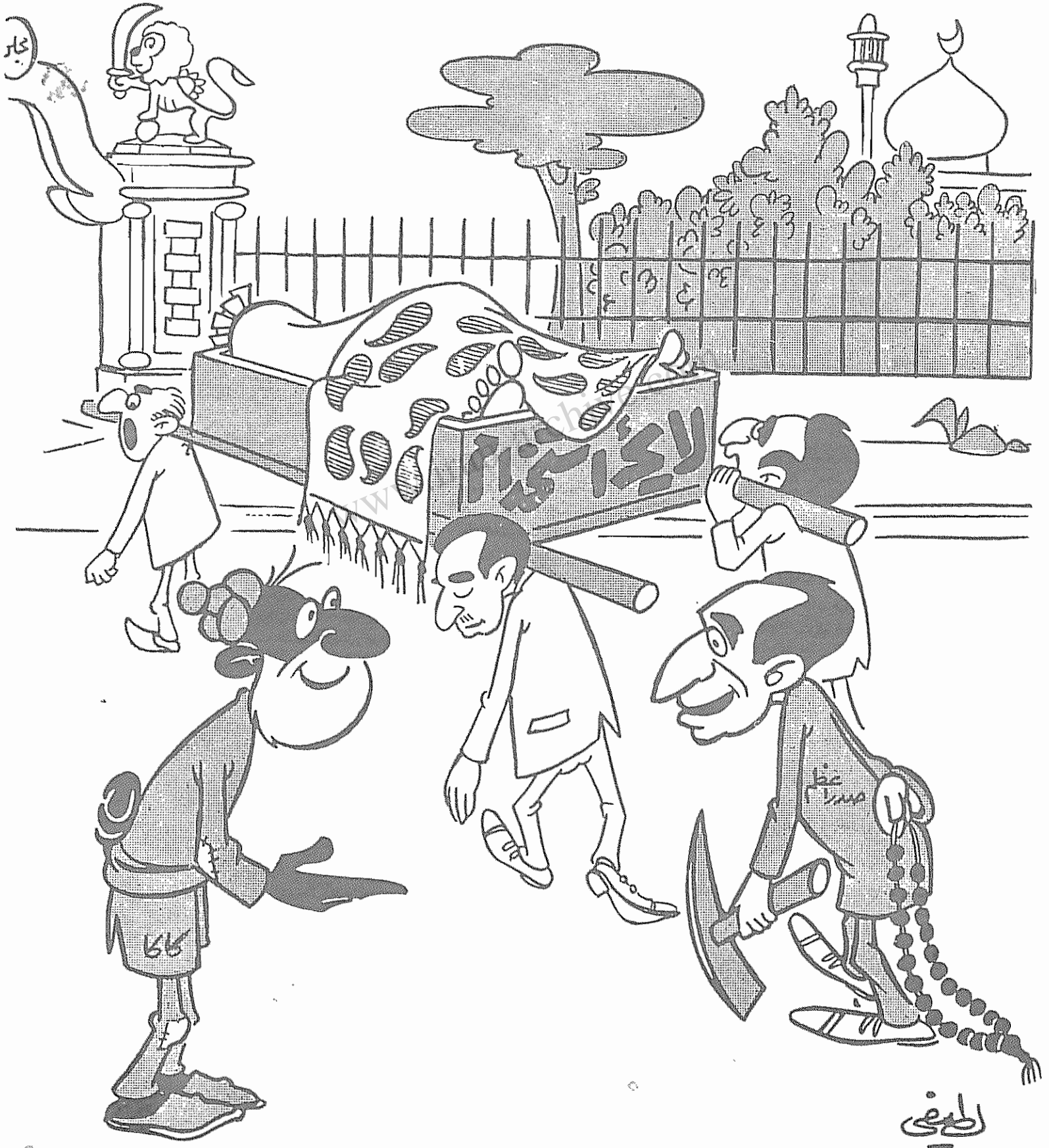
تک شماره : ۷/۵ ریال

تقویت

شماره ۳۳ پنجشنبه ۲۳ آبانماه ۱۳۴۲ چهل و دومین سال

توفیق روزگار است و مستقل از هیچ قدرت و جمعیت است. نقل و قسیر مطالب در جملای، لطیف و تویز فیه بر ذمه دگر آف ممنوع است

« بالاخره پس از چندین سال مطالعه (!) لایحه استخدام به مجلس رفت . » - جراید



الیفی

کاتاتوفیق = پس چرا از نخست وزیری آوردینش بیرون؟
صدر اعظم = آخه اونجا « امانت ! » گذاشته بودیم!

کاتاتوفیق = داداش کجا میبرینش؟
صدر اعظم = میبریمش مجلس دفنش کنیم!